

سرمقاله

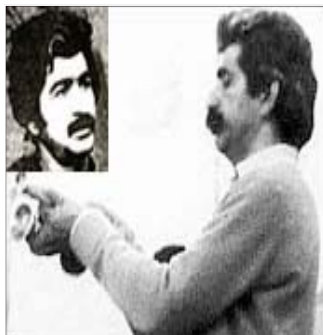
جمهوری اسلامی

در چنبره تضادهای درونی!

... در کشاکش‌های جاری بین بالاییها که بحران و ماهیت ضد خلقی نظام و رژیم حاکم را هر چه برجسته تر به نمایش گذارده، تبلیغ حمایت از هر کدام از جناح‌ها تنها برای رواج یک توهم عوام‌فریبانه است. برعکس، غلبان دوباره این اختلافات بیش از هر چیز ضرورت رشد یابنده نابودی کلیت این دستگاه استثمار و سرکوب را فریاد می‌زند. توده‌های تحت ستم ما با مشاهده این اختلافات و فضاهایی که در نتیجه بروز آنها بویژه در شرایط نشاط و غلبان جنبش در بین گرگهای حاکم بوجود می‌آید باید برای افشای همه جانبه نظام استثمارگرانه حاکم و گسترش مبارزات خویش بمنظور سرنگونی کل بساط دیکتاتوری حاکم استفاده کنند. نظامی که خدمتگزارانش هر اختلافی که بایکدیگر داشته باشند، در یک چیز متحدند و آن کاربرد هر سلاحی برای حفظ نظام و تداوم انقیاد مردم ماست...
صفحه ۲



ضرورت مبارزه مسلحانه
و رد تئوری بقاء



گرامی باد خاطره شاعر انقلابی،
رفیق شهید، سعید سلطان پور که
در ۳۰ خرداد سال ۶۰ توسط
دژخیمان جمهوری اسلامی به
جوخه آتش سپرده شد!

صفحه ۱۷

جاودان باد خاطره چریک
فدائی خلق، رفیق کبیر، امیر
پرویز بویان، از بنیانگذاران
سازمان چریک‌های فدایی خلق
ایران

صفحه ۱۹

از پاسخ به ضرورت زمان تا گسست از تئوری

اشرف دهقانی

(تجربه ای تاریخی از چریک‌های فدایی خلق در دهه ۵۰)

... خطاب من در این مقاله نسل جوان مبارز ایران است. جوانان آگاهی که تلاش آنها برای یادگیری از تجارب نسل کمونیست‌های دهه ۵۰ برای راه‌گشایی و پیشبرد مبارزات امروز، نگرانی دشمنان مردم را برانگیخته است. امیدوارم که این سطور با در میان گذاردن بخش کوچکی از حقایق در مورد تاریخی از مبارزات و تجارب چریک‌های فدایی خلق، بتواند جوانان مبارز ما را در جهت هموار نمودن راه انقلاب برای کسب استقلال، آزادی، رفاه و برابری باری دهد و آنها را قادر سازد تا وظایف مبارزاتیشان در قبال مردم محروم و ستمدیده ایران را با همان احساس مسئولیت و برخورد انقلابی ای که آن نسل "جان شیفته" نمونه آن بود، به پیش ببرند....

صفحه ۵

در صفحات دیگر

- ارتش مزدور برای ابوظبی ۱۶
- وقتی خدا وارد صحنه سیاست می‌شود! ۱۷
- جمهوری اسلامی و جنایتی دیگر! ۱۹
- ۳۰ خرداد، جلوه ای از نبرد خلق و ضد خلق ۲۰

حجاب اجباری در ایران

(گفتگوی رفیق سهیلا دهماسی با تلویزیون کومه له)

... وقتی نگاه می‌کنیم، چیزی که واضح، سرکوب زنان توسط رژیم و فرهنگ و قوانین ارتجاعی رژیم، در درجه اول متوجه زنان است. بنابراین مسئولیت اصلی و وظیفه پرچم داری در مبارزه با همه این قوانین زن ستیز جمهوری اسلامی، در درجه اول با زنهاست. اما با توجه به اینکه سرکوب زنها، گفتیم که سرکوب کل جامعه هم هست، و سلب آزادی از زنها، سلب آزادی از کل جامعه است، بنابراین برای آزاد کردن جامعه باید مردها هم در کنار زنان قرار بگیرند، و جنبش انقلابی زنان باید متحد بشه با بقیه جنبش‌های اجتماعی، و متحداً با دشمن مبارزه کنند....

صفحه ۱۱

تقیح خشونت و یا

خلع سلاح توده‌ها

... در شرایطی که همه قدرت در دست اقلیتی استثمارگر متمرکز گشته و آنها با اعمال دیکتاتوری خود هر گونه امکان مبارزه قانونی و مسالمت آمیز را ناممکن ساخته اند، در شرایطی که دیکتاتوری حاکم زبانی جز زبان زور نمی‌فهمد و برای آراء مردم پیشیزی ارزش قایل نبوده و هر اعتراض توده ای را به وحشیانه ترین شکلی سرکوب می‌کند، سخن گفتن از مذبوم بودن خشونت بطور کلی و یکسان گرفتن خشونت انقلابی نهفته در مبارزه و اعتراض ستمدیدگان با خشونت حافظ منافع ظالمان، تنها تلاشی است جهت حفظ وضع موجود یعنی تداوم شرایط اسارت بار زندگی توده‌های ستمدیده....

صفحه ۱۵

جمهوری اسلامی در چنبره تضادهای درونی!



بینیم که با "جدی" خواندن این تضادها ندا سر می دهند که باید در مقابله با ولی فقیه ارتجاع از دارو دسته احمدی نژاد حمایت کرد. اینها با اتکا به بخشی از واقعیت یعنی "درگیری جدی" بین بالاییها و پنهان کردن بخش اصلی واقعیت یعنی ماهیت ضد خلقی و تماما ارتجاعی جناح های درگیر در این مناقشات، از مردم می خواهند که در دعوی بین دزدان بر سر تشدید غارت خلق، به دفاع از یک جنایتکار شناخته شده بر علیه جنایتکاری دیگر بپردازند. (۱)

برای تمامی توده هایی که تجربه بیش از سی سال حاکمیت ضد خلقی جمهوری اسلامی و جا به جایی دار و دسته های مختلف آن را دارند، کاملا مشخص است که رواج این ایده ها مستقیم و غیر مستقیم در خدمت پیشبرد اهداف مرتجعین حاکم قرار دارد. نگاهی به رویکرد تاریخی غالب در نیروهای اپوزیسیون جمهوری اسلامی در برخورد با تضادهای درونی حکومت نشان می دهد که اغلب این نیروها عملا با بازی در بساط تضادهای درونی هیئت حاکمه، کوشیده اند تا انرژی مبارزاتی توده های تحت ستم را به پشت این یا آن جناح حکومت کشانده و در این بیراهه به هرز ببرند.

در کنار رویکرد دفاع از یک جناح در مقابل جناح دیگر، ما با جریانات و محافلی هم روبرو بوده ایم که با مشاهده برآمد تضاد های درونی رژیم، مدعی می شوند که این اختلافات گاه بسیار حاد، چیزی جز "شعبده بازی" و "جنگ زرگری" برای تحمیل توده ها نیستند. بنابراین، در یک بررسی کلی در این زمینه معلوم می شود که در تبلیغات جاری، یا واقعیت وجود تضادها عملا انکار شده و یا بدتر از آن، پشتیبانی و حمایت از یک جناح ضد خلقی در مقابل جناح دیگر تبلیغ گشته است. این شکل دوم جبهه بر زمین سایبی ای در مقابل دشمن گاه با تبلیغ تز "بد" و "بدتر" توجیه شده است. (در این زمینه خواننده علاقه مند می تواند به تجربه انتخابات قلابی ۲ خرداد سال ۱۳۷۶ و شیوه برخورد نیروهای راست در توجیه مواضع سازشکارانه شان رجوع کند)

با توجه به واقعیت فوق، روشن است که برای تشخیص شیوه برخورد صحیح با اختلافات درون رژیم حاکم باید در درجه اول تحلیل صحیحی از ماهیت اختلافات و ریشه آنها داشت.

همه می دانند که تضادهای درونی فی مابین گردانندگان نظام سرمایه داری وابسته حاکم پدیده ای جدید و یا رویدادی تازه نیست. بر عکس، قدمت عمر تضادهای درونی جمهوری اسلامی، به قدمت عمر خود این رژیم

ادامه، دستگاه قضایی جمهوری اسلامی در طول هفته های اخیر ۲۵ تن از اطرافیان رئیس جمهور را در سطح حتی معاون وزیر هم به جرایم مختلف و از جمله "جادوگری" و "جاسوسی" و "فساد اقتصادی" و ... دستگیر کرد. با هر چه عمیق تر شدن این بحران بحث چگونگی خاتمه دادن به آن مطرح شد و برای این منظور عده ای رسماً محاکمه عوامل "فتنه جدید" را خواستار گشتند. در ادامه دعوا و مرافعه بین بیت رهبری و رئیس جمهور، مقامات خشمگین وابسته به خامنه ای که قدرت خود را در خطر می بینند، از زبان مجتبی ذوالنور اعلام کردند که "جریان انحرافی در کوتاه مدت به دلیل دست داشتن در قدرت و ثروت، استفاده فسادگونه و غیر قانونی از اقتصاد کشور و تقویت تفکر انحرافی، در حال توسعه است." همچنین نماینده خامنه ای در کاشان در اظهار نظری مشخص تر مطرح نمود که "رئیس دفتر رئیس جمهور مراکز قدرت نظام را در اختیار خودش گرفته." (خبرگزاری فارس ۱۰ خرداد)

تنشهای میان تبهکاران حاکم در کشور قبل از هر چیز شرایط مادی ملتهدی را به نمایش می گذارد که رژیم جمهوری اسلامی بدنبال سرکوب وحشیانه دور جدیدی از جنبش سهمگین توده ای با آن روبروست. تشتت هائی که با عیان شدن و تشدید و گسترش هر چه بیشتر مبارزات مردم شدت باز هم بیشتری به خود گرفته است. از سوی دیگر تشدید دو باره تضاد های درونی هیئت حاکمه بار دیگر به دیدگاه های انحرافی ای در اپوزیسیون جمهوری اسلامی دامن زده است که در تمامی سالهای عمر این دیکتاتوری لجام گسیخته شاهدشان بوده ایم. در جریان اوج یابی مجدد تضادهای میان طبقه حاکم، این بار نیز محافل و افرادی را می

رویدادهای هفته های اخیر، یعنی برکناری وزیر اطلاعات توسط احمدی نژاد و دخالت مستقیم رهبر حکومت در ابقای او در کابینه و "فهر" ده روزه رئیس جمهوری که خود با دخالت و تقلب آشکار "بیت رهبری" به قدرت رسیده، اوج گیری دور جدیدی از تضادهای درونی فی مابین سردمداران رژیم جمهوری اسلامی و شدت بحران گریبانگیر نظام را به نمایش گذارده است. رژیمی که پس از سرکوب سبانه جنبش میلیونی توده های تحت ستم می کوشید چهره ای قدر قدرت از خود به نمایش بگذارد اکنون با رسوایی تمام مجبور شده که از بروز "فتنه جدید" و ظهور یک "جریان انحرافی" دیگر در درون خویش سخن گوید که گویا برای "مقابله با ولایت فقیه" به میدان آمده است. در اظهارات برخی از چهره های رژیم از این جریان به مثابه "بزرگترین خطر" برای "نظام اسلامی" و "دین" اسلام در ۳۲ سال اخیر نام برده شده است. (مقاله مصباح یزدی در نشریه پاسدار اسلام).

"بیت رهبری" که در طول ۳۲ سال گذشته نشان داده به مثابه "نوک پیکان" نظام، تحمل کمترین مخالفتی - حتی اگر این مخالفت از سوی محافل درون خود نظام باشد - که منافع نظام حاکم را به چالش افکند ندارند، این بار نیز قاطعانه اقدام کرده و در اقدامی رسوا حکم رییس دولت در عزل وزیر خود را رسماً لغو و نشان داد که در نظام وابسته حاکم بر ایران، "قدرت واقعی" در کجاست. در برخورد به این جریان "انحرافی" کار تا اینجا پیش رفت که محافل وابسته به شخص رهبر برای "ختم غایبه" خواهان دستگیری عاملان آن و برخورد با اطرافیان رئیس جمهور و شخص رئیس دفتر او یعنی اسفندیار مشایب شدند و نیروهای آنها در جلسه سخنرانی احمدی نژاد حتی شعار "مرگ بر مشایب" سر دادند. در

تشدید تضادهای درونی بین بالاییها به طور اجتناب ناپذیری با عامل رشد جنبش انقلابی مردم نیز گره خورده است. اتفاقی نیست که این تضادها درست پس از جنبشی بروز پیدا کرده اند که بدنبال انتخابات فرمایشی ریاست جمهوری، زمین را در زیر پای کل جناحهای ذی نفع در جمهوری اسلامی لرزاند و عدم مشروعیت نظام آنها و کل دار و دسته های درونیش را فریاد زد. امواج مبارزه ای که چگونگی کنترل و سرکوب آن یکی از زمینه های تشدید اختلافات درونی جمهوری اسلامی می باشد. سردمداران جمهوری اسلامی که تنها و تنها با اعمال یک زور سازمان یافته و عریان قادر به حفظ موجودیت خویش بوده و در راه حفظ بقای نظام، از کاربرد هیچ روش جنایکارانه ای اجتناب نکرده اند،

برای بروز نزاع و جدال در بین استعمارگران حاکم بوده و خواهد بود. با توجه به ساختار و طبیعت چنین نظامی معلوم است که بطور طبیعی، هر گونه تغییر آرایش نیروهای سیاسی طبقه حاکم، هر تعویض در دولت و یا بخشی از آن و اصولاً هر تغییر هر چند جزئی در قدرت سیاسی، منجر به تجدید تقسیم و یا دست بدست شدن مقادیر عظیمی از ثروتهای مادی و سرمایه و پول متعلق به مردم ما از دست یک طیف از طبقه زالو صفت حاکم به دست دار و دسته فاسد و وابسته دیگر خواهد بود. بدون شک تلاش برای سهم بری از این خوان بغما یکی از موضوعات اصلی برای بروز منازعه و اوج گیری آن در بین استعمارگران گرگ صفت حاکم می باشد. حال با توجه به این که رژیم جمهوری اسلامی پاسدار این نظام است می توان مشخص تر به دلایل اوج گیری دوباره تضادهای درونی رژیم که این بار بین دارو دسته ولی فقیه و رئیس جمهور متبلور شده است پرداخت.

بر اساس برخی گزارشات در طول حیات رژیم جمهوری اسلامی بیش از ۸۵۰ میلیارد دلار نفت فروخته شده است. از این مبلغ بسیار کلان، ۴۵۰ میلیارد دلار یعنی چیزی بیشتر از نصف آن، تنها در عرض مدت ۶ سال زمامداری دولت احمدی نژاد کسب شده است. این در شرایطی است که اما هیچ کس از محل و چگونگی صرف و حساب و کتاب این مبلغ نجومی خبری ندارد. با توجه به شدت بی سابقه فقر و گرسنگی و بیکاری در صفوف میلیونها تن از کارگران و توده های تحت ستم ما در سی و دو سال گذشته، برغم یک درآمد حداقل ۸۵۰ میلیاردی دلاری از نفت (چه در دوره پیش از احمدی نژاد مزدور و چه در دوران او که با شعار "مبارزه با مافیای نفتی" به میدان آمد)، می توان تصویری هر چند

امری که باعث شده تا مخالفانشان ادعا کنند که این دارو دسته مشروعیت "ولایت فقیه را نشانه گرفته" است. خیر گزاری آنلین در تاریخ ۱۳ خرداد به نقل از مصباح بزدی در تلاشی برای توضیح هویت "جریان انحرافی" تازه سر برآورده بر علیه "ولی فقیه" می نویسد "این جریانات جدید که برای جوانان جذاب است، می گویند که چه کسی گفته تنها آخوندها می توانند با امام زمان ارتباط داشته باشند؟ کسان دیگری هم می توانند با امام زمان ارتباط بگیرند." مشابه همین اتهامات در مورد دار و دسته احمدی نژاد - مشابهی بطور سازمان یافته توسط آیت الله نمازی و سایر امام جمعه های رژیم در افکار عمومی تکرار شده است. در تحلیل "فتنه جدید" از نمازی نقل شده است که "اصل تبیین این توطئه ای که در کار است این است که ما در این زمان احتیاجی به حلقه وصل بین امام زمان و مردم نداریم و خودمان می توانیم ارتباط برقرار کنیم و حذف جایگاه روحانیت و ولایت فقیه از مقاصد این جریان است."

البته همانطور که اشاره شد این ادعا ها در بهترین حالت لفافه های توجیه کننده اختلافات مادی ای هستند که در ورای ادعاهای فوق پوشانده می شوند. برای درک ریشه مادی اختلافات اخیر، بر خلاف سران جمهوری اسلامی که می خواهند مردم را به آسمان و امام زمان حواله دهند باید به روی زمین آمد و منافع واقعی ای را شناخت که منشاء این جنگ و جدالهای گاه گاه خونین را تشکیل می دهند.

تضادهای دار و دسته های مختلف رژیم جمهوری اسلامی به مثابه ارگان سیادت طبقاتی بورژوازی وابسته ایران انعکاس مبارزه برای تضمین منافع مادی ای است که اصولاً با حیات نظام اقتصادی - سیاسی ضد مردمی حاکم بر کشور ما یعنی نظام سرمایه داری وابسته به امپریالیسم گره خورده است. در رابطه با چگونگی کارکرد این نظام همانگونه که تجربه چندین دهه حکومت ضد خلقی خاندان پهلوی و رژیم جمهوری اسلامی ثابت کرده، باید گفت که اقتصاد ایران، اقتصادی تک محصولی و مبتنی بر استخراج و فروش مقادیر عظیمی نفت و گاز می باشد و چنین سیستمی تاریخاً در خدمت تامین منافع سرمایه داران جهانی و قدرتهای امپریالیستی سازمان یافته و توسط طبقه حاکم یعنی بورژوازی وابسته با اعمال یک دیکتاتوری شدیداً و وسیعاً قهر آمیز در مقابل توده ها و رشد مبارزات ضد امپریالیستی آنها حراست شده است. در نتیجه، مساله چگونگی غارت و سهم بری از این ثروتها و راه های تضمین بقای سیستم موجود، همواره یک موضوع دایمی

وابسته به امپریالیسم است و در مواردی این تضادها حتی اشکال خشونت آمیز به خود گرفته و به تصفیه های فیزیکی نیز منجر شده است. نمودهای حل قهر آمیز اختلافات درونی نظام ۳۲ ساله جمهوری اسلامی را نمونه های تاریخی چندی به نمایش می گذارند: تضادهای بین "حزب جمهوری اسلامی" با جریان بازرگان که به حذف و گوشه نشینی دومینا انجامید، اعدام قطب زاده، اولین وزیر خارجه و یکی از اعضای اصلی تیم اطراف خمینی جنایتکار پیش از ورود به ایران، عزل بنی صدر، نخستین رئیس جمهور این رژیم که سرانجام به فرار او از کشور انجامید، پایین کشیدن منتظری - تئورسین اصل ارتجاعی ولایت فقیه - از مقام "نایب امام" توسط خود "امام" و حصر خانگی و اعدام داماد او، و بالاخره یورش و زندانی کردن ده ها تن از چهره های جناح اصلاح طلبان حکومتی در بستر سرکوب وحشیانه خیزش توده ای پس از انتخابات دهمین دوره ریاست جمهوری. در نتیجه کاملاً می توان متوجه شد که تضادهای جاری در بین دار و دسته احمدی نژاد با بیت رهبری نیز نه اولین و نه آخرین تضادهای درون جمهوری اسلامی خواهد بود. اما آنچه که در روند این تضادها همواره تغییر می کند لفافه های نظری و توجیهاتی است که برای پوشاندن ماهیت واقعی اختلافات درونی از آنها استفاده می شود.

اگر به واقعیت امور توجه کنیم می بینیم که تا آنجا که به لفافه ها و ظواهر اختلافات جاری باز می گردد، در یک سوی این تضادها دار و دسته بیت رهبری و ولی فقیه نظام یعنی خامنه ای قرار دارند که به مثابه ستون اعمال دیکتاتوری بورژوازی وابسته ایران با توجیه اسلام و قرآن و این ادعا که حکومت آنها و شخص "ولی فقیه" نماینده خدا بر روی زمین است تا کنون حاکمیت بلا منازع این طبقه انگل صفت را تداوم بخشیده و سلطه آن را با اعمال یکی از سیاهترین دیکتاتوریهایی تاریخ معاصر ایران بر جان و مال میلیونها تن از کارگران و خلقهای تحت ستم ما اعمال کرده اند.

از سوی دیگر دار و دسته اطرافیان احمدی نژاد و مشابهی قرار دارند که سی سال پس از مشارکت بی وقفه در تمام جنایاتی که "نظام اسلامی" مبتنی بر "ولایت فقیه" مورد حمایت آنها بر سر مردم تحت ستم ما آورده، جهت حفظ قدرت دارو دسته خود و چپاول هر چه گسترده تر توده ها با مشاهده بی اعتباری تام و تمام نظام حاکم در میان مردم، برای کسب نفوذ در میان توده های خشمگین و ناراضی، بویژه جوانان در اینجا و آنجا از نوع جدیدی از این اسلام یعنی "اسلام ایرانی" داد سخن می دهند،

در طول حیات رژیم جمهوری اسلامی بیش از ۸۵۰ میلیارد دلار نفت فروخته شده است. از این مبلغ، ۴۵۰ میلیارد دلار یعنی چیزی بیشتر از نصف آن، تنها در عرض مدت ۶ سال زمامداری دولت احمدی نژاد کسب شده است. اقتصاد ایران، اقتصادی تک محصولی و مبتنی بر استخراج و فروش مقادیر عظیمی نفت و گاز می باشد و چنین سیستمی تاریخاً در خدمت تأمین منافع سرمایه داران جهانی سازمان یافته و توسط طبقه حاکم با اعمال یک دیکتاتوری شدیداً وسیعاً قهر آمیز در مقابل توده ها و مبارزات ضد امپریالیستی آنها حراست شده است. در نتیجه، مسأله چگونگی سهم بری از این ثروتها و راههای تضمین بقای سیستم موجود، یک موضوع دایمی برای بروز نزاع و جدال در بین استثمارگران حاکم بوده و خواهد بود.

دلیل هم آنچه باید بر سر لوحه مبارزات جاری توده ها قرار گیرد شعار مبرم "جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته نابود باید گردد" می باشد.

زیر نویس

برای نمونه حشمت الله طبرزدی در تاریخ ۱۸ اردیبهشت طی "نامه ای" به خبرنگاری "هرانا" رژیم مدعی گردید که "به دلیل موقعیت حساس" ضروری است که "دگر اندیشان از شکاف موجود بهره برده و در برنامه های ضد تمامیت خواهی، جناح دولت را تقویت" کنند. او ضمن تلاش برای "خط" دادن به جناح احمدی نژاد می نویسد: درگیری اخیر بین جناح احمدی نژاد - مشایی با جناح افراطی و تمامیت خواه، یک درگیری جدی و جدید است. در عین حال احمدی نژاد باید سعی کند در بین مردم حضور بیشتری داشته باشد از این برکه برنده در مقابل رقیب، بموقع استفاده کند مشایی نیز باید به نحوی حرکت کند که نیروهای دگر اندیش را جذب برنامه های ضد تمامیت خواهی کند اگر چه اختلاف اپوزیسیون وسیله های ناراضی با جناح مشایی - احمدی نژاد است، اما به دلیل موقعیت حساس این جناح ارزش این را دارد که دگر اندیشان از شکاف موجود بهره برده و در برنامه های ضد تمامیت خواهی، جناح دولت را تقویت کند. (تأکید از ماست)

مشروعیت نظام آنها و کل دار و دسته های درونیش را فریاد زد. امواج مبارزه ای که چگونگی کنترل و سرکوب آن یکی از زمینه های تشدید اختلافات درونی جمهوری اسلامی می باشد. سردمداران جمهوری اسلامی که تنها و تنها با اعمال یک زور سازمان یافته و عربان قادر به حفظ موجودیت خویش بوده و در راه حفظ بقای نظام، از کاربرد هیچ روش جنایتکارانه ای اجتناب نکرده اند، درست در رابطه با جنبش اخیر مجبور شده اند تا هم با استخدام نیروهای جدید برای سرکوب مبارزات مردم و هم به طرق دیگر، هزینه های گزافی را صرف نیروهای سرکوبگر خویش بنمایند.

با در نظر گرفتن واقعیات فوق به طور خلاصه باید گفت که اوج گیری اختلافات درونی بین گردانندگان جمهوری اسلامی نه یک شعبده بازی و یا جنگ زرگری بلکه اختلافاتی مادی و در درجه اول بر سر چگونگی به جیب زدن میلیاردها دلار از ثروت های متعلق به کارگران و خلقهای تحت ستم ایران و تقسیم آن در بین استثمارگران حاکم و چگونگی کنترل و حفظ قدرت است. درست به همین دلیل و برغم هر ادعایی از طرفین، از هیچکدام از آنها نمی توان پشتیبانی نمود چرا که در اختلافات کنونی بین طیف های مختلف هیات حاکمه همچون اختلافات سی و دوساله اخیر کوچکترین نیت و عنصر مترقی و آزادخواهانه از سوی هیچ یک از طرفین وجود ندارد که توسط توده های تحت ستم قابل پشتیبانی باشد. در کشاکشهای جاری بین بالابها که بحران و ماهیت ضد خلقی نظام و رژیم حاکم را هر چه برجسته تر به نمایش گذارده، حمایت از هر کدام از جناح ها تنها برای رواج یک توهم عوامفریبانه است. برعکس، غلیان دوباره این اختلافات بیش از هر چیز ضرورت رشد یابنده نابودی کلیت این دستگاه استثمار و سرکوب را فریاد می زند.

توده های تحت ستم ما با مشاهده این اختلافات و فضاهایی که در نتیجه بروز آنها بویژه در شرایط نشاط و غلیان جنبش در بین گره های حاکم بوجود می آید باید برای افشای همه جانبه نظام استثمارگرانه حاکم و گسترش مبارزات خویش به منظور سرنگونی کل بساط دیکتاتوری حاکم استفاده کنند. نظامی که خدمتگزارانش هر اختلافی که بایکدیگر داشته باشند، در یک چیز متحدند و آن کاربرد هر سلاحی برای حفظ نظام و تداوم انقیاد و سرکوب مردم ماست. و به همین

کوچک از عمق فساد و ماهیت ضد خلقی نظامی را دید که وظیفه ای جز غارت و چپاول و سرکوب اکثریت محروم جامعه ما به نفع مشتی سرمایه دار زالو صفت و اربابان جهانشان ندارد. از سوی دیگر همه می دانند که تخلفات میلیارد دلاری نفتی اتفاق افتاده در طول دوره اول و دوم دولت احمدی نژاد همواره یکی از موضوعات اساسی مورد منازعه در میان سردمداران جمهوری اسلامی بوده و در یک مورد، دولت احمدی نژاد بدلیل عدم وجود یک میلیارد دلار عواید نفتی در حسابهای دولت و وزارت نفت، از سوی مجلس مورد حمله شدید قرار گرفت. بالاخره در همین رابطه بود که بیت رهبری حساب جدیدی را برای زیر "نظارت" گرفتن درآمدهای نفتی (در واقع واریز کردن هر چه بیشتر وجه ناشی از حراج ثروت های عمومی به جیب رهبری) باز کرد. اضافه بر این، کنترل وزارت نفت برای در دست داشتن امکان چپاول بیشتر توسط دار و دسته های مختلف در هیات حاکمه یکی دیگر از موضوعات مورد اختلاف بین مجلس و شورای نگهبان از سویی با دولت از سوی دیگر بوده است و در چنین شرایطی ست که ما شاهد بوده ایم به دلیل همین تضادها، در طول ۶ سال گذشته احمدی نژاد در میان موج مخالفت مجلس ۳ وزیر نفت را عوض کرده و این وزارتخانه تا مدتها بدون وزیر و تحت نظر "سرپرست" اداره شده است. با توجه به این واقعیات می توان فهمید که چرا در جریان بالاگرفتن اختلافات درونی مقامات رژیم و حمله اطرافیان رهبری به دارو دسته رئیس جمهور و اعوان و انصارش، اگر لفافه های ایدئولوژیک یعنی مزخرفات و موهومات چگونگی ارتباط با "امام زمان" کنار زده شود، مسائلی نظیر "در اختیار گرفتن مراکز قدرت نظام" توسط "رئیس دفتر رئیس جمهور" و تلاش برای "توسعه تفکر انحرافی و استفاده فساد گونه و غیر قانونی از اقتصاد کشور" به مثابه هسته اصلی اختلافات آشکار می گردد.

از طرف دیگر تشدید تضادهای درونی بین بالابها به طور اجتناب ناپذیری با عامل رشد جنبش انقلابی مردم نیز گره خورده است. اتفاقی نیست که این تضادها درست پس از جنبشی بروز پیدا کرده اند که بدنبال انتخابات فرمایشی ریاست جمهوری، زمین را در زیر پای کل جناح های ذی نفع در جمهوری اسلامی لرزاند و عدم

زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی است!

از پاسخ به ضرورت زمان تا گسست از تئوری

(تجربه ای تاریخی از چریکهای فدائی خلق در دهه ۵۰)

آشرف دهنفانی

دارم وظایف مبارزاتیم را در تشکیلانی پیش می برم که کماکان به همان آرمان های انقلابی چریکهای فدائی خلق در دهه ۵۰ پایبند است، ولی برای ادای مطلب به شیوه ای گویا، ترجیح می دهم در اینجا و در این نوشته از لفظ "ما" استفاده نکنم. شاید این امر در عین حال "روحیه" بالای کسانی را هم برجسته کند که امروز در دنیایی که ریا و دروغ را "سیاست" جا می زنند، در حین دشمنی آشکار با کمونیست های فدائی و کوشش در آلوده کردن "اندیشه های پاک پویان" ها، اصرار دارند که خود را "ما" بنامند تا با اعتبار دادن به خود از این طریق راحت تر بتوانند تاریخ و همه دستاوردهای مبارزاتی چریکهای فدائی خلق را تحریف کنند.

البته خود این امر که کسانی علیرغم همه مغایرت افکار و اعمال شان با چریکهای فدائی خلق و حتی ضدیت با کمونیست های فدائی هنوز سعی دارند خود را به فدائی ها منسوب نمایند، گویای بار افتخار آمیزی است که نام فدائی با خود حمل می کند. نام پر اعتباری که تنها در پرتو این حقیقت حاصل شده که تئوری و عملکرد چریکهای فدائی خلق در خدمت طبقه کارگر و توده های تحت ستم ایران برای رهایی از زیر ظلم و ستم و سرکوب قرار داشته است. اتفاقاً کوشش های بسیار گسترده همه نیروهای راست و فرصت طلب هم برای وارونه جلوه دادن حقایق در مورد کمونیست های فدائی درست از همین واقعیت سرچشمه می گیرد.

معمولاً نام چریکهای فدائی خلق با مبارزه مسلحانه نداعی میگردد. اما مهم است به این امر توجه شود که چه دشمنان مردم و چه، مخالفین در درون صف خلق (که پیش از این از آنها به عنوان "سیاسی کار" نام برده می شد) همواره سعی کرده اند چریکهای فدائی خلق را صرفاً با یک شکل از مبارزه تعریف و به دیگران معرفی بکنند. در حالی که اولاً، معرف چریکهای فدائی خلق تئوری مارکسیست-لنینیستی آنهاست که در ارتباط با پایه ای ترین مسائل مربوط به ساختار اقتصادی-اجتماعی جامعه ایران و چگونگی دگرگون ساختن آن ساختار و رسیدن به سوسیالیسم تدوین گشته است، و ثانیاً، اگر مبارزات دهه ۵۰ را معیار قرار دهیم، می بینیم که مبارزه مسلحانه، شکل اصلی مبارزه کمونیست های فدائی در این دهه بود و این طور نیست که آنها فقط مبارزه مسلحانه کرده و از انجام شکل های دیگر مبارزه غافل یا نسبت به آنها بی توجه بودند.

ارتقای آگاهی انقلابی طبقه کارگر و کل توده ها و متشکل کردن آنها وظیفه ایست که بردوش انقلابیون کمونیست قرار دارد و کمونیست های فدائی نیز این وظیفه را در طول فعالیت های خود با شدت و جدیت تمام و با هر چه در توان داشتند از طریق پخش

در سال ۱۳۵۷ که مردم مبارز ایران برای کسب استقلال، آزادی، رفاه و برابری دست به انقلاب زدند، هر چند که کمونیست ها در شرایطی نبودند که بتوانند رهبری آن انقلاب را بدست بگیرند اما در آن زمان کمونیسم از چنان پشتوانه توده ای و از چنان اعتباری در جامعه برخوردار بود که حتی خمینی که با دخالت مستقیم قدرت های بزرگ به حکومت رسید نیز، در آغاز جرأت نکرد علیه کمونیست ها سخنی بر زبان راند. واقعیت این بود که از سال ۴۹ به بعد نام کمونیسم در ایران با نام چریکهای فدائی خلق عجین شده بود، با نام کمونیست هائی که در میان وسیعترین توده های مردم ایران (و نه فقط ایران) محبوبیت بی نظیری کسب کرده بودند.

اتفاقاً پیش از آن - یعنی قبل از این که کمونیسم با چریکهای فدائی خلق مقبولیت وسیعی پیدا بکند، بر زمینه خیانت رهبران حزب توده که بوئی از کمونیسم نبرده ولی به آن اسم فعالیت سیاسی می کردند - تبلیغات دشمن علیه کمونیسم و حتی علیه هر نیروی روشنفکری در جامعه تا حد زیادی در میان توده ها برد پیدا کرده بود. اما بعد از آغاز فعالیت چریکهای فدائی خلق، وسعت و عمق محبوبیت کمونیست های فدائی در جامعه چنان شد که در مقطع انقلاب ۵۷ در شرایطی که "فدائی، فدائی، تو افتخار مائی" به یک شعار عمومی در میان مردم تبدیل شده بود، هر کس که خواهان جلب توجه مردم بود و یا می خواست به نام توده ها بر مسند حکومت قرار گیرد، به اجبار می بایست نشان دهد که دوست کمونیست هاست و یا حداقل ضدیتی با کمونیست ها ندارد. وضع به گونه ای بود که ابراز دوستی و احترام به عنصر چریک فدائی و به کمونیسمی که با این نام شناخته می شد، باعث نفوذ هر چه بیشتر در میان مردم می شد. این، یک واقعیت انکار ناپذیر تاریخی در جامعه ماست؛ و درست بر چنین اساسی بود که خمینی هم علیرغم این که فردی شدیداً ضد کمونیست بود، در ابتدا برای فریب مردم مجبور شد وعده دهد که "لکن" (تکیه کلام خمینی) کمونیست ها هم در ایران آزاد خواهند بود. بنابراین، با توجه به چنین واقعیت هائی باید دید که چریکهای فدائی خلق چه گفته، چه کرده و چه دست آوردهای مبارزاتی داشتند که بدان گونه در دل های مردم جای گرفتند تا جایی که هنوز هم یاد کمونیست های فدائی و رزم دلاورانه آنان شور و آمیدی در دل مردم بوجود آورده و خاطره تأثیر گذاری های مثبت شان همچنان در ذهن تاریخی جامعه ما محفوظ است!

پیشاپیش بگویم که خطاب من در این مقاله نسل جوان مبارز ایران خواهد بود و به آنهاست که باید بگویم که با این که من خودم از ابتدا در شکل گیری چریکهای فدائی خلق سهمیم بوده و سالها با همین عنوان علیه رژیم شاه جنگیده و برای تحقق اهداف این سازمان که همانا اهداف طبقه کارگر و زحمتکشان ایران است مبارزه کرده ام و با این که امروز نیز با همه محدودیت های شرایطی که در آن قرار

واقعیت این است که سازمان چریکهای فدائی خلق با پاسخ دهی به نیازهای جامعه در یک مرحله از جنبش که منجر به ایجاد فضای مبارزاتی در جامعه و روی آوری توده ها به صحنه مبارزه شد و همچنین طی آن استحکام تشکیلاتی اش تضمین گردید، این پتانسیل را پیدا کرد که هم بتواند نیروی مبارزاتی آزاد شده توده ها را در اشکال غیر مسلحانه بسیج و سازماندهی کند و هم در مناطق مساعد و مناسب، آن نیرو را در یک مبارزه مسلحانه توده ای که به گسترش و تقویت جنبش ضد امپریالیستی توده های زحمتکش و ستمدیده ایران منجر شود، بکار گیرد. اگر این پتانسیل بالقوه در سازمان به فعل در می آید و چریکهای فدائی خلق در جهت تحقق آن وظایف به اقدامات عملی درستی دست می زنند، در چنین صورتی این برخورد عملی صحیح، راه را برای بدست گرفتن کل رهبری جنبش توده ها توسط کمونیستهای فدائی هموار می کرد.

داده و "نمی توان مبارزه کرد" به نادرست و به شکل غم انگیزی به باور آنها تبدیل شده بود. اما با اعمال قدرت انقلابی از طرف مبارزین مسلح بر علیه رژیم سرکوبگر شاه، مردم به عین دیدند که علیرغم شرایط شدیداً دیکتاتوری و اختناق حاکم بر جامعه، مبارزه امکان پذیر است. در این پروسه بود که دیگر جایی برای ناامیدی و گریز از مبارزه باقی نمی ماند. در آن روزگار علاوه بر انجام کار آگاه سازی و افشاگری های سیاسی از طرف کمونیست های فدائی، انجام عملیات مسلحانه بر علیه رژیم و سرمایه داران، حمله به مراکز ستم و سرکوب و یا حتی مقاومت مسلحانه انقلابیون در خیابانها در مقابل مأموران مسلح رژیم یا به هنگام محاصره خانه هایشان، و همچنین پخش شدن خبر مقاومت های قهرمانانه شان در زیر شکنجه ها و برخورد تهاجمی زندانیان سیاسی در زندان ها، همه و همه خود کاملاً نقش آگاه گرانه و تشویق مردم به مبارزه را داشت.

در تئوری چریکهای فدائی خلق (این تئوری توسط رفقا پویان و احمدزاده تدوین شده) گفته شده بود: "در شرایط کنونی هر مبارزه سیاسی به ناچار باید بر اساس مبارزه مسلحانه سازمان یابد و تنها موتور کوچک مسلح است که می تواند موتور بزرگ توده ها را به حرکت در آورد. شرایط ذهنی انقلاب در طی عمل مسلحانه، به کمال شکل خواهد گرفت. پیشرو واقعی، پیشرویی که پیوند عمیق با توده ها دارد و قادر به برانگیختن و هدایت وسیع توده باشد تنها در طی عمل مسلحانه، در جریان کار سیاسی- نظامی می تواند بوجود آید" (نقل از کتاب رفیق مسعود احمدزاده صفحه ۱۲۲، قطع جیبی). این حملات و به خصوص تشبیه نیروی پیشرو به موتور کوچک و نیروی انقلابی توده ها به موتور بزرگ، سالها از طرف مخالفین با بهانه ها و توجیهاست مسخره، مورد تمسخر قرار می گرفت. اما تجربه عینی، درستی آن سخنان را با وضوح تمام به همگان ثابت نمود. اگر تاریخ مبارزاتی مردم ایران را از مقطع کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲ در نظر بگیریم می بینیم که از آن تاریخ به بعد تا سال ۴۹ برغم همه تلاش های مبارزاتی جوانان انقلابی هیچ تشکل انقلابی که قادر به حفظ خود و تداوم مبارزه در جامعه باشد، به دلیل ناکارآمد بودن راه حل های صرفاً سیاسی در شرایط اختناق و دیکتاتوری در جامعه، نتوانسته بود شکل بگیرد. اما پس از آغاز مبارزه مسلحانه در سال ۳۹، انقلابیون در پرتو کار سیاسی- نظامی خود موفق به ایجاد تشکل های انقلابی پایدار و مؤثر در سرزنش سیاسی جامعه شدند. این تجربه، یکی از مهمترین و ارزشمندترین دست آوردهای مبارزاتی جنبش مسلحانه و چریکهای فدائی خلق برای مردم مبارز ایران است. ثابت شد که در شرایط سلطه یک دیکتاتوری شدیداً و وسیعاً قهر آمیز تنها با توسل به قهر انقلابی و با انجام مبارزه سیاسی- نظامی می توان تشکل انقلابی مورد نیاز در جامعه برای پیشبرد مبارزات مردم بر علیه دشمنانشان را بوجود آورد. علاوه بر بجا گذاشتن این تجربه، نیروی متشکل انقلابیون مسلح، در همان زمان در شکل گیری و تقویت شرایط ذهنی انقلاب نقش به سزائی ایفا نمود و توانست مردم را

اعلامیه، انتشار جزوه و کتاب، استفاده از رادیو برای آگاهی دادن به مردم و کوشش در متشکل کردن کارگران و دانشجویان و غیره انجام می دادند. کسی نمی تواند منکر شود که اتفاقاً در خود سال ۵۰ درست در هنگام پخش اعلامیه بود که بین رفقا علیرضا نابدل و جواد سلاحی با نیروهای رژیم شاه درگیری مسلحانه پیش آمد و منجر به جان باختن رفیق سلاحی و زخمی شدن رفیق نابدل و سپس دستگیری و اعدام او گردید.

کمونیست های فدائی به طور خلاصه می گفتند که در شرایط دیکتاتوری در ایران، "مبارزه مسلحانه، آن شکل از مبارزه است که زمینه آن، مبارزه همه جانبه را تشکیل می دهد و تنها در این زمینه است که اشکال دیگر و پر تنوع مبارزه ضروری و سودمند می افتد" (نقل از رفیق مسعود احمدزاده، "مبارزه مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک"، صفحه ۱۰۷ قطع جیبی).

از جنبه استراتژیکی، حرف اصلی چریکهای فدائی خلق در این اعتقاد خلاصه می شود که در شرایط جامعه ایران، راه اصلی برای یک انقلاب واقعی یعنی دگرگونی کامل سیستم ظالمانه سرمایه داری حاکم بر جامعه و جایگزینی آن با سیستم اقتصادی - اجتماعی ای که قادر به تحقق اساسی ترین خواست های اکثریت آحاد جامعه باشد، تنها با نابودی ارتش ضد خلقی به مثابه ستون فقرات این نظام ممکن است و این امر در اساس نه با قیام بلکه در جریان مبارزه مسلحانه توده ای و در یک پروسه طولانی می تواند تحقق یابد.

مسئله صحت و سقم یک تئوری تنها در پراتیک محک می خورد- چرا که تنها پراتیک معیار حقیقت است. با این دید در بررسی تئوری و پراتیک چریکهای فدائی خلق ما با دو امر متفاوت روبرو هستیم. از یک طرف بخشی از تئوری آنها خصوصاً در ارتباط با مبارزه مسلحانه توده ای هیچوقت از طرف خود چریکهای فدائی به فعل در نیامد، و از طرف دیگر واقعیت این است که تا آنجا که به آن تئوری عمل شد (در رابطه با راهگشائی مبارزه و کسب دست آورد های انکار ناپذیر و تاثیر گذاری های مثبت آنها در جامعه و در پیشرفت تاریخ) جریان عمل، بر صحت تئوری چریکهای فدائی خلق مهر تأیید زده است. حال یک سنووال بجا این است که چرا در مرحله بعد از سقوط رژیم شاه، با وجود آن همه اقبال وسیع مردمی که در اثر جانفشانی های کمونیست های فدائی بدست آمده بود، سازمانی که تحت نام "سازمان چریکهای فدائی خلق" فعالیت می نمود و نیروی فادی عظیمی در اختیار داشت نتوانست نقش انقلابی ای که از او انتظار می رفت را در جامعه ایفا کند؟

در برخورد به مسایل فوق لازم است به شرایطی که چریکهای فدائی خلق در دهه ۵۰ از سر گذراندند، هر چند به طور مختصر، نگاهی داشته باشیم.

باید دانست که در هر مقطعی از تاریخ، برای پیشرفت به جلو نیازهای خاصی در جامعه مطرح می شود، و یک نیروی سیاسی تنها با پاسخ گوئی به آن نیازها راه اعتلا پیموده و قادر است پشتیبانی مردم را به خود جلب کند. در مقطع سالهای ۴۰ نیاز اساسی جامعه آن بود که یک نیروی انقلابی نه در حرف و ادعا بلکه در جریان عمل (چرا که توده های مردم با دیدن واقعیت های عینی و با تجربه خودشان به صحت و سقم یک امر پی می برند) به توده ها نشان دهد که امکان مبارزه بر علیه ظلم و ستم و تحقق خواست های عادلانه مردم وجود دارد و راه مبارزه را نیز به آنها نشان دهد.

راز ماندگاری و موفقیت چریکهای فدائی خلق در این واقعیت نهفته است که آنها نتوانستند به نیاز جامعه در مقطع مورد نظر پاسخ دهند. مبارزه مسلحانه در شرایطی در ایران آغاز شد که توده های تحت ستم پس از سرکوب های کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و پس از شکست تلاش های مبارزاتی شان در دهه ۲۰، امید خود را به مبارزه از دست



با بررسی واقعیت فوق می توان از یک طرف به این حقیقت پی برد که با عمل به تئوری درست برخاسته از دل واقعیت های جامعه (درج شده در آثار رفقا پویان و احمدزاده)، جنبش مسلحانه جلو رفته و مرحله ای را با موفقیت پشت سر گذاشته بود؛ و از طرف دیگر با بوجود آمدن شرایط نوین، نیازهای مبارزاتی جدیدی هم در جامعه شکل گرفته بود، نیازهایی که رشد و تکامل بعدی جنبش مسلحانه و پیشرفت مبارزات طبقه کارگر و کل جنبش دموکراتیک و ضد امپریالیستی توده های تحت ستم ایران منوط به پاسخ دهی درست به آنها بود. درست در این مرحله از جنبش بود که چریکهای فدائی خلق و به تبع از آنها کل جنبش مسلحانه از حرکت رو به جلو باز ماند.

مسلماناً، برای کسانی که سعی می کنند با روشی علمی و با تکیه بر واقعیات، حقایق را دریابند، این مسأله باید مطرح شود که چریکهای فدائی خلق در تئوری چه گفته بودند و در پراتیک چه عملی انجام شد! می دانیم که به طور کلی، چریکهای فدائی خلق با این اعتقاد که با دست زدن به مبارزه مسلحانه شرایط مبارزاتی مطلوب برای هر چه بیشتر آگاه و متشکل کردن توده ها فراهم شده و امکان بسیج و متشکل کردن توده ها و در رأس آنها طبقه کارگر بوجود می آید، با شجاعت تمام به این شیوه از مبارزه روی آوردند. در آثار رفقا پویان و احمدزاده، تاکتیک های لازم برای مرحله اول جنبش تشریح شده بود. در این آثار حتی تا آنجا که شرایط اجازه می داد برای مرحله بعدی نیز تاکتیک های لازم پیش بینی و رهنمود های کلی ارائه گشته بود.

اما واقعیت این است که متأسفانه با پشت سر گذاشتن یک مرحله از جنبش به جای تأکید و توجه به آن رهنمود ها، پراتیک سازمان به طور خودبخودی بر اساس نظرات دیگری پیش رفت- که البته به صورت کتبی هم نوشته نشده و به روشنی مدون نشده بودند. بر اساس آن نظرات، در اوایل سال ۵۳، سازمان دست به تاکتیک هایی زد که عمدتاً در خدمت بردن آگاهی به میان کارگران و دیگر توده های ایران، انجام وظیفه افشاگری های سیاسی و ارتقای روحیه انقلابی آنها قرار داشت. مسلم است که از این منظر، آن تاکتیک ها کاملاً مثبت بودند- نظیر انجام عملیات مسلحانه ای که بعدها از آنها به عنوان عملیات "نمونه ای- خلقی" اسم برده شد، و یا متمرکز شدن به روی کار در میان کارگران و انجام اقداماتی در این زمینه. این تاکتیک ها با این که درکل استراتژی شناخته شده چریکهای فدائی خلق جایگاه مشخص خود را داشتند، ولی به خودی خود و به تنهایی قادر به پاسخگویی به نیازها و ضرورت هائی نبودند که با پیشروی جنبش در جامعه بوجود آمده بودند.

پیش از این در نشریات سازمان از ضرورت توده ای کردن مبارزه مسلحانه صحبت شده بود. ولی اکنون انجام عملیات مسلحانه "نمونه ای- خلقی" در دستور کار قرار گرفته بود بدون آن که این موضوع مورد توجه قرار گیرد که این تاکتیک ها چگونه قرار است به آن ضرورت پاسخ گفته

به صحنه مبارزه بر علیه رژیم شاه بکشاند. این موتور کوچک همچین راه اصلی مبارزه با دشمن را نیز به مردم آموخت، به طوری که وقتی در سال ۵۷، نیروی عظیم توده های انقلابی یعنی همان موتور بزرگ به حرکت در آمد، با حمله به زرادخانه های رژیم شاه و کوشش در مسلح کردن خود- همانطور که از پیشاهنگان مسلحش یاد گرفته بود- قیام ۲۱-۲۲ بهمن را برپا ساخت.

اگر آنچه در فوق آمد یک تصویر کلی از چریکهای فدائی خلق و برجسته ترین و بارزترین دست آوردهای مبارزاتی آنها را در دهه ۵۰ بدست می دهد، اما این تصویر ناکامل خواهد بود اگر به این واقعیت اشاره نشود که چریکهای فدائی خلق در پرتو تئوری خویش می توانستند به مراتب بیشتر از آنچه انجام دادند در روند جنبش در جهت تحقق خواست های اساسی مردم و دست یابی به پیروزی، تأثیر گذار باشند.

واقعیت غیر قابل انکار این است که سازمان چریکهای فدائی خلق با پاسخ دهی به نیازهای جامعه در یک مرحله از جنبش که منجر به ایجاد فضای مبارزاتی در جامعه و روی آوری توده ها به صحنه مبارزه شد و همچنین طی آن استحکام تشکیلاتی اش تضمین گردید، این پتانسیل را پیدا کرد که هم بتواند نیروی مبارزاتی آزاد شده توده ها را در اشکال غیر مسلحانه بسیج و سازماندهی کند و هم در مناطق مساعد و مناسب، آن نیرو را در یک مبارزه مسلحانه توده ای که به گسترش و تقویت جنبش ضد امپریالیستی توده های زحمتکش و ستمدیده ایران منجر شود، بکار گیرد. اگر این پتانسیل بالقوه در سازمان به فعل در می آمد و چریکهای فدائی خلق در جهت تحقق آن وظایف به اقدامات عملی درستی دست می زدند، در چنین صورتی این برخورد عملی صحیح، راه را برای بدست گرفتن کل رهبری جنبش توده ها توسط کمونیست های فدائی هموار می کرد. اما متأسفانه چنین نشد. عدم انجام وظایف فوق، بزرگترین ضعف سازمان چریکهای فدائی خلق و پاشنه آشیل جنبش مسلحانه در مرحله ای از رشد خود بود.

یک اصل دیالکتیکی مشعر بر آن است که یک پدیده همواره در حرکت بوده و مدام تغییر می یابد. به همین دلیل آنچه دیروز نو به حساب می آمد روز دیگر به کهنه تبدیل شده و امری تازه جایگزین آن می شود. حال اگر براساس این اصل به شرایط نوینی که با آغاز و پی گیری مبارزه مسلحانه در جامعه در اوایل دهه ۵۰ بوجود آمده بود توجه کنیم، خواهیم دید که این شرایط، دیگر همانی نیست که در آثار اولیه چریکهای فدائی خلق مورد توصیف قرار گرفته بود.

در حقیقت بعد از رستاخیز سیاهکل (مبدأ آغاز جنبش مسلحانه در ایران)، به تدریج شرایط نوینی در ایران شکل گرفت که با شرایط جامعه پیشین خود در دهه ۴۰ بسیار متفاوت بود. یکی از مشخصه های بارز جامعه قبلی، حاکم بودن رکود و خمود مبارزاتی در آن، سیاست گریزی توده ها و عدم اعتماد آنان به نیروهای روشنفکر در جامعه بود. در حالی که اکنون جامعه ایران را می شد جامعه در حال جوشش مبارزاتی توصیف نمود. جامعه ای که گرایش به مبارزه سیاسی در آن برجستگی یافته و مبارزه در میان کارگران و دیگر توده های تحت ستم برای تحقق خواست های صنفی و بالفعل شان گسترش هر چه بیشتری یافته بود. اگر به نشریات آن دوره و از جمله به نشریه نبرد خلق، ارگان سازمان چریکهای فدائی خلق رجوع کنیم و اخبار مبارزاتی در جامعه را در همان مقطع از نظر بگذرانیم به راحتی متوجه چنین تغییر بزرگی بین شرایط جامعه در سالهای قبل و بعد از شروع مبارزه مسلحانه در ایران خواهیم شد. توجه به چنین واقعیتی برای ارائه تاریخی واقعی از چریکهای فدائی خلق در دهه ۵۰ از اهمیت فوق العاده ای برخوردار است.



این ضعف و ناتوانی که کاملاً می شد از آن اجتناب کرد، نه فقط به کل جنبش مسلحانه ضربه زد بلکه به طور مشخص سازمان چریکهای فدائی خلق را در معرض خطرات جدی قرار داد. از جمله با توجه به این امر که اپورتونیسیم به مفهوم فرصت طلبی، جایی که خلائی در کار انقلابی بوجود آمده و ناروشنی یا کمبودی در کار باشد بیشتر امکان رشد می یابد، در اینجا نیز قصور در پی گیری و تحقق استراتژی مبارزه مسلحانه تدوین شده توسط رفقای اولیه چریکهای فدائی خلق و عدم توانایی در پاسخ دهی درست به وظایف مبارزاتی یک مرحله از جنبش، زمینه را برای رشد اپورتونیسیم در درون سازمان چریکهای فدائی خلق و ضربه به جنبش مسلحانه آماده کرد.

به طور کلی، در حوزه رشد تفکرات غیر پرولتری در جنبش کمونیستی ایران در دهه ۵۰، به دو مورد عمده می توان اشاره کرد. علیرغم پشت سر گذاری موفقیت آمیز یک مرحله از جنبش مسلحانه، از یک طرف فقدان یک جمعیتی تنوریک از دستاوردهای حاصل شده و تحلیل از شرایط جدید و به تبع از آن عدم ارائه تاکتیک های مبارزاتی خاص و لازم برای آن شرایط مبتنی بر استراتژی پذیرفته شده، منجر به لنگ شدن کارهای مبارزاتی در سازمان چریکهای فدائی خلق گشت، که این خود نارضایتی و بحران هائی را دامن زده و به تدریج به جانی رسید که زمینه را برای کم بها دادن به دست آوردهای جنبش مسلحانه و حتی رد خود ضرورت مبارزه مسلحانه فراهم کرد؛ و از طرف دیگر با توجه به خلائی که بوجود آمده بود (خلاء تنوریک و خلاء پراتیکی متعاقب آن)، حالا سازمان در وضعیتی قرار گرفته بود که آماده پذیرش هر نظری بود که ظاهراً راه حلی برای پرکردن آن خلاء ارائه می داد.

انعکاس این امر را در آن زمان در واقعیت های مختلف می توان مشاهده کرد. مثلاً به هیچوجه انتقافی نیست که در محدوده سال ۵۴، در زندان در میان زندانیان سیاسی که اکثریت آنها متعلق به جنبش مسلحانه بودند، اولین تردید ها و شک در مورد درستی مبارزه مسلحانه آغاز می شود. از سوی دیگر درست در چنین شرایطی است که یک سری از نوشته های رفیق جزنی که در زندان نوشته بود به درون سازمان راه یافته و مورد توجه قرار می گیرند (تاریخ دقیق ورود آن نوشته ها به سازمان تقریباً اواخر سال ۵۳ می باشد) (۱) البته آن نظرات از طریق زندانیان سیاسی ای هم که حامل نظرات رفیق جزنی بوده و پس از آزادی از زندان در همان سال ۵۳ در ارتباط با سازمان قرار گرفتند، به این شکل نیز وارد سازمان شدند.

در واقع، از اواخر سال ۵۳ بود که هجوم نظرات انحرافی بدرون سازمان آغاز شد و به تدریج زمینه را برای قبول تفکرات "توده ای" در میان افرادی از سازمان آماده نمود. صرفنظر از این که حزب توده برای نفوذ تفکرات خود به درون سازمان چریکهای فدائی خلق چه تلاش هائی می کرد و مستقلاً تا چه حد در این رابطه موفقیت داشته است (در آبان ماه ۱۳۵۵ عده ای از سازمان جدا شده و بعدها

و باعث توده ای شدن مبارزه مسلحانه گردد؛ و کلاً نقش این عملیات در پیشبرد استراتژی سازمان چه می باشد! در ادامه این روند بعداً کار به آنجا کشید که نقش و وظیفه اصلی مبارزه مسلحانه، در حد "تبلیغ مسلحانه" کاهش داده شد و دیگر برای بسیج و سازماندهی توده ها در یک مبارزه مسلحانه توده ای، اقدامی خاص و مشخصی صورت نگرفت. به این ترتیب مجموعه این برخوردها در پروسه خود مانع از آن شدند که سازمان در یک مرحله معین جنبش بتواند همچون دوره قبل به نیازهای مبارزاتی جامعه پاسخ درست بدهد. (عبارت عملیات نمونه ای- خلقی که اولین بار در خرداد ۱۳۵۵ در نشریه "نبرد خلق" عنوان گردید، به عملیات مسلحانه ای اطلاق می شد که در ارتباط با منافع ملموس هر طبقه و قشری از مردم و در پشتیبانی از مبارزات آنان صورت می گرفت)

دریک جمعیتی کلی می توان گفت که با توجه به رشد و گسترش مبارزات مردم و بوجود آمدن زمینه برای بسیج و سازماندهی توده ها، اولاً بررسی این واقعیت عینی و بعد یافتن راه هائی برای سازماندهی مبارزات توده ها در اشکال متفاوت مسلحانه و غیر مسلحانه، یک اصل مرکزی و امری کلیدی در این دوره بود. جهت پاسخ گوئی به این اساسی ترین ضرورتی که شرایط جامعه در آن زمان می طلبید و استراتژی چریکهای فدائی خلق نیز بر آن تأکید کرده بود، لازم بود به اقدامات عملی ای دست زد که تداوم مبارزه مسلحانه به مثابه شکل اصلی مبارزه که دیگر اشکال مبارزه در بستر آن ضروری و مفید واقع می شوند، در سطح جامعه تضمین گردد. این وظیفه اصلی، همانا اتخاذ تاکتیک های بجا و لازم برای توده ای کردن مبارزه مسلحانه بود. در مقطع مورد بحث، تمام واقعیت ها نیز آماده بودن زمینه برای تحقق این وظیفه اصلی را در جامعه ایران تأیید می کردند. کما این که در اواخر همان دهه ۵۰ وقتی سد دیکتاتوری شاه ترک برداشت و مبارزات توده ای امکان جاری شدن به صورت علنی را یافتند، همگان این زمینه را به عینه دیدند و شاهد بودند که در اقصی نقاط ایران مردم برای بدست گرفتن سلاح و مبارزه با دشمنان نشان آمادگی کامل دارند. به خصوص وقوع مبارزه مسلحانه توده ای در کردستان و ترکمن صحرا خود بیانگر آن بود که روشنفکران انقلابی مسلح برای توده ای کردن مبارزه مسلحانه، زمینه کاملاً مساعدی داشته اند. این در عین حال به معنی آن بود که توده های انقلابی با پراتیک خود بر درستی تنوری چریکهای فدائی خلق صحه گذاشتند.

بنابراین در مرحله دوم جنبش مسلحانه، درست در شرایطی که سازمان چریکهای فدائی خلق می توانست و می بایست از ثمره پر باری که رزم دلاورانه اعضایش- کمونیست هائی که جان برکف فعالیت های انقلابی خود را پیش می بردند- و دیگر نیروهای مبارز مسلح در جامعه بوجود آورده بودند بهره برده و آن بار را خود چینند، یا به زبان دیگر نیروی مبارزاتی آزاد شده در جامعه را با اتخاذ تاکتیک های مناسب، خود سازماندهی و بسیج نماید، از حرکت رو به جلو باز ماند و به تدریج در پروسه سراشیپی قرار گرفت.

می توان گفت که حداقل سال ۵۳ و حداکثر سال ۵۴ آخرین فرصت هائی بودند که سازمان می توانست با ارائه یک جمعیتی از تغییرات بوجود آمده در شرایط جامعه و با تکیه بر همه دست آوردهای مبارزاتی جنبش مسلحانه، بر اساس استراتژی مشخص خود تاکتیک های لازم را برای پیشروی جنبش اتخاذ کند. در این صورت با پاسخ دهی به آنچه لازمه رشد جنبش بود، مسلم است که همچون دوره قبل در زمینه های مختلفی شکوفائی ایجاد شده و شرایط باز هم نوین با چشم اندازهای رو به جلو در جامعه پدیدار می گشت. اما فقدان این امر و به عبارتی دیگر عدم پاسخگوئی به نیاز جامعه در این مرحله، موجب اثرات زیانباری شد.

دریک جمعبندی کلی می توان گفت که با توجه به رشد و گسترش مبارزات مردم و بوجود آمدن زمینه برای بسیج و سازماندهی توده ها، اولاً بررسی این واقعیت عینی و بعد یافتن راه هائی برای سازماندهی مبارزات توده ها در اشکال متفاوت مسلحانه و غیر مسلحانه، یک اصل مرکزی و امری کلیدی در این دوره بود. جهت پاسخگویی به این اساسی ترین ضرورتی که شرایط جامعه در آن زمان می طلبد و استراتژی چریکهای فدائی خلق نیز بر آن تأکید کرده بود، لازم بود به اقدامات عملی ای دست زد که تداوم مبارزه مسلحانه به مثابه شکل اصلی مبارزه که دیگر اشکال مبارزه در بستر آن ضروری و مفید واقع می شوند، در سطح جامعه تضمین گردد. این وظیفه اصلی، همانا اتخاذ تاکتیکهای بجا و لازم برای توده ای کردن مبارزه مسلحانه بود

به طور واضحتر می توان گفت که سازمان با شناخت صحیح از وظایف مبارزاتی خود و عمل به آنها در مرحله بعدی جنبش- یعنی اگر به خط اولیه چریکهای فدائی خلق پایبند بوده و قادر می شد تاکتیک های ضروری برای تحقق خط استراتژی اولیه خود را شناخته و آنها را در عمل پیاده کند- می توانست خود را در چنان شرایطی قرار دهد که ضربه پلیس نتواند آنچنان کاری بر او وارد شود-همچنان که در سال ۵۰ تجربه شده بود و ضربات بسیار سنگین ساواک و شهریاری در این سال به چریکهای فدائی خلق نه تنها هرگز به از میان رفتن آنها منجر نشد بلکه درست به دلیل درستی تاکتیک ها و پاسخگویی به نیاز ها، سازمان باز رشد کرد و جنبش به رشد و شکوفائی خود ادامه داد.

به طور خلاصه باید گفت که *سازمان چریکهای فدائی خلق از اواخر سال ۵۳ به بعد راه سرانیشی طی نمود و بعد از ضربه های سال ۵۵ با چنان آهنگی در این سرانیشی پیش رفت که تنها تعداد محدودی از آن باقی ماندند و همین تعداد به جز کسانی که در خارج از کشور بودند- از حمله خود من- رسماً و علناً تئوری و تحلیل های شناخته شده چریکهای فدائی خلق را مردود اعلام کرده و بجای آن پذیرای نظراتی شدند که در عمل همانگونه که امکان دیدند، به بیراهه فرمیسم و سازشکاری ختم گردید.*

اگر خوب توجه کنیم، می بینیم که در شرایط انقلابی سال های ۵۶-۵۷ سازمان چریکهای فدائی خلق، آشکارا فاقد یک خط و رهبری کمونیستی بود، اما درست در چنان شرایطی، صف گسترده هواداران مبارز چریکهای فدائی خلق، همانها که در شرایط اختناق دوره شاه به هر ترتیب که می توانستند به پیشاهنگان خود یاری رسانده بودند، با الهام از کمونیست های فدائی و راه و رزم انقلابی آنها، در سراسر ایران و حتی در دورافتاده ترین روستاها نیز که هنوز نام خمینی در آنجا شنیده نشده بود، به فعالیت انقلابی مشغول بودند. وجود همین نیروی عظیم متعلق به جنبش کمونیستی ایران و اعمال و رفتار فدائی وار آنان به همراه توده های قیام کننده بود که تا مدتی فضای مبارزاتی را در جامعه به نفع مردم حفظ کرد.

همانطور که در ابتدا تأکید کردم، خطاب من در این مقاله نسل جوان مبارز ایران است. جوانان آگاهی که تلاش آنها برای یادگیری از تجارب نسل کمونیست های دهه ۵۰ برای راهگشایی و پیشبرد مبارزات امروز، نگرانی دشمنان مردم را برانگیخته است. امیدوارم که در چهلمین سالگرد رستاخیز سیاهکل، این سطور با در میان گذاردن بخش کوچکی از حقایق در مورد تاریخی از مبارزات و تجارب چریکهای فدائی خلق، بتواند جوانان مبارز ما را در جهت هموار نمودن راه انقلاب برای کسب استقلال، آزادی، رفاه و برابری یاری دهد و آنها را قادر سازد تا وظایف مبارزاتیشان در قبال مردم محروم و ستمدیده ایران را با همان احساس مسئولیت و برخورد انقلابی ای که آن نسل "جان شیفته" نمونه آن بود، به پیش ببرند.

رسماً و علناً به حزب توده پیوستند)، واقعیت این است که از مقطع یاد شده، بخشی از تفکرات "توده ای" در سازمان رواج یافته و پیشاپیش شرایط را برای نفوذ تفکرات حزب توده آماده کرده بود. در این مورد واقعیت تلخ و پیچیدگی امر در آن است که تا آنجا که به رواج بخشی از تفکرات "توده ای" در سازمان مربوط می شود، این امر از طریق افراد مبارز و شریفی امکان پذیر شد که ناخواسته حامل آن تفکرات انحرافی بودند و آن تفکرات را چه از طریق نوشته و چه با حضور خودشان به سازمان منتقل نمودند.

به نظر می رسد که امروز جنبش کمونیستی ایران از آن حد پختگی برخوردار است که متوجه این امر باشد که حتی یک فرد مبارز انقلابی هم ممکن است در کنار نظرات درست و انقلابی خود نظرات نادرستی هم داشته باشد و حتی ناخواسته مبلغ و مروج تفکر "توده ای" هم بشود. مسلم است که برخورد به آن تفکرات انحرافی به هیچ وجه به معنی نفی اعمال درست و شخصیت انقلابی آن فرد مبارز نیست. (۲)

در اینجا با توجه به این که نظرات رفیق جزئی پس از ورود به سازمان در روند کار آن تاثیرات خود را به جای گذاشت، لازم است به طور کاملاً موجز به نکاتی اشاره شود. اولاً، در نوشته های رفیق جزئی بر درستی مبارزه مسلحانه (هر چند با درکی مغایر و حتی متضاد با درک و تحلیل چریکهای فدائی خلق) تأکید شده و از آن به عنوان شکل محوری مبارزه نام برده شده بود. ثانیاً در آن نوشته ها علیرغم همه تناقضات و عدم انسجامشان، و حتی مقابله غیر مستقیم و غیر صریح و بدون استدلال با نظرات چریکهای فدائی خلق، به هر حال رهنمودهایی در ارتباط با آن شرایط خاص مطرح شده بود که در شرایط خلاء موجود در سازمان می توانست برای رفقای جدابیت داشته باشد. نکته سوم مربوط به نوشته هائی از رفیق جزئی راجع به تاریخ معاصر و تحلیل شرایط اقتصادی و اجتماعی ایران و رهنمودهای سیاسی ای بود که متأسفانه از یک دیدگاهی انحرافی مورد برخورد قرار گرفته اند و وجود تفکرات "توده ای" در آنها کاملاً برجسته است.

برای این که یک نمونه از آن نظرات در اینجا مطرح شود به این امر اشاره می کنم که در شرایطی که چریکهای فدائی خلق، نابودی سیستم سرمایه داری وابسته و قطع کامل نفوذ امپریالیسم در ایران را شرط آزادی و رهائی مردم ایران می دانستند و معتقد بودند که هیچ انقلابی در ایران بدون رهبری طبقه کارگر قادر نیست برای مردم ایران آزادی و دمکراسی به ارمغان آورد، در نظرات رفیق جزئی گویا دست یابی به چنین هدفی، و ترقی و پیشرفت جامعه، از طریق انقلاب های "ملی" به رهبری خرده بورژوازی (در غیاب بورژوازی ملی) هم امکان پذیر بود.

بنابراین به هیچوجه اتفاقی نبود که بین رفقای فدائی ای که کماکان به نظرات اولیه سازمان وفادار مانده بودند و بعد از قیام بهمین مجبور شدند تشکل چریکهای فدائی خلق را از نو برپا سازند(همان تشکلی که من نیز هم اکنون در آن فعالیت می کنم)، با کسانی که تحت عنوان "سازمان چریکهای فدائی خلق"، خود را پیروان رفیق جزئی می خواندند، هنگام تحلیل طبقاتی از رژیم جدید و برخورد عملی با اوضاع سیاسی نوینی که در جامعه شکل گرفته بود، تفاوت اساسی ایجاد گشته و دو مسیر کاملاً متفاوت پیموده شد.

همه می دانند که در سال ۵۵ یعنی دو سال مانده به قیام بهمین، ساواک توانست ضربات سنگینی به سازمان چریکهای فدائی خلق وارد آورد. چنین ضرباتی در شرایط تأسّف انگیزی که سازمان، در تهران و شهر های دیگر خود را در آن محصور کرده بود(۳) به هیچوجه ناشی از زرنگی و توانائی ساواک نبود، بلکه توانائی ساواک تنها از توانائی سازمان در پاسخگویی به نیاز های جنبش در یک مرحله خاص و قرار دادن خود در شرایط ضربه پذیری کامل حاصل شد.

زیرنویس ها:

تبریز چه با مطالعه گسترده آثار مارکسیست - لنینیستی و چه با تلاش های عملی نظیر ارتباط گیری با کارگران و از طرق دیگر سعی می کردند راهی برای مبارزه قاطع با رژیم شاه پیدا نمایند، فعالین سیاسی دیگری هم در تبریز وجود داشتند که که از آنها بعداً به عنوان "گروه مهندسین" یاد شد و در میان آنها مبارزی به نام بهروز ارمغانی بود. این دو جمع را صرفنظر از همه تفاوت ها، یک امر اساسی از هم جدا می نمود و آن این که بنیان های فکری "گروه مهندسین" را- که حزب توده را قبول داشتند- افکار "توده ای" تشکیل می داد. مسلم است که به دلیل آگاهی والا و قاطعیت رفیق بهروز دهقانی و رفقاییش در رد تفکرات حزب توده و به دلیل وجود انضباط ایدئولوژیکی در میان رفقای اولیه چریکهای فدائی خلق، هیچیک از آن افراد حتی اگر می خواستند نمی توانستند در میان آن رفقا و یا در تشکل چریکهای فدائی خلق پذیرفته شوند- و چنان اتفاقی هم هیچوقت نیافتاد. اما در سال ۵۲ همان مبارز برجسته جمع دوم (بهروز ارمغانی) که بعد به زندان افتاده و در آنجا یکی از حاملین اصلی نظرگاه های رفیق جزئی گردید، به همراه تعدادی از همفکرانش به سازمان پیوست و در رده تشکیلاتی بالا نیز قرار گرفت. جای تردید نیست که رفیق بهروز ارمغانی یک انسان مبارز و انقلابی بود که تحت تأثیر دست آوردهای انکار ناپذیر جنبش مسلحانه به این جنبش روی آورده بود، در حالی که چه به دلیل محدودیت های شرایط زندان و چه به هر دلیل دیگری نتوانسته بود، بنیان های فکری تئوری مبارزه مسلحانه را به همان صورت که در آثار رفقا پویان و احمدزاده آمده بود، درک نماید.

۲- با این که در این زمان افراد مبارز زیادی به سازمان پیوسته و صفوف سازمان کاملاً گسترش یافته بود، ولی به جای این که از این نیرو در جهت سازماندهی مبارزات مردم در جهت تحقق یک استراتژی درست استفاده شود، و بدون آن که حتی سئوالاتی که پیشتر برای رفقای اولیه سازمان مطرح بود، مورد توجه قرار گیرد که مثلاً "مبارزه خلق کرد که تحت بیشترین ستم و فشار قرار دارد... چگونه می توان به آن یاری رساند؟" (رفیق احمدزاده، همان منبع صفحه ۱۴۴) و یا به این امر توجه شود که ایسایا در فضای محدود شهر نمی توان نیروی چریکی زیادی را سازماندهی نمود، انرژی های موجود در سازمان، در خانه های تیمی آن هم نه فقط در تهران بلکه حتی در شهرهای کوچک برای انجام کارهای فرعی از جمله کارهایی از قبیل تایپ و تکثیر کتابهای مارکسیستی و غیره محصور گشتند و این نوع سازماندهی در شرایط سرکوب و اختناق، زمینه ای برای شناسائی رفقا از طرف ساواک و ضربه پذیری کل سازمان شد.

خرداد ۱۳۹۰

۱- دلیل ذکر این تاریخ را بر اساس مشاهدات خودم توضیح می دهم: من اولین بار نام رفیق جزئی را در اوایل سال ۴۹ موقعی که تازه بین رفقای جنگل و رفقای احمدزاده رابطه برقرار شده بود شنیدم. در این زمان و پس از تشکیل چریکهای فدائی خلق نیز (این تشکل از ادغام گروه جنگل- که علیرغم وجود رفقائی باقیمانده از گروه جزئی در آن، یک گروه دیگر و متفاوت از گروه جزئی بود- و گروه احمدزاده در همدیگر بوجود آمد) حتی یک نوشته از رفیق جزئی وجود نداشت. با توجه به حساسیتی که رفقای گروه احمدزاده روی نظرات مختلف داشتند، با قاطعیت می توانم بگویم که اگر غیر از این بود حتماً نظرات مطرح در چنان نوشته ای در همان زمان مورد بحث قرار می گرفت- که چنین نبود. دستگیری و به زندان رفتن من در اردیبهشت سال ۵۰ بود. در فروردین سال ۵۲ که من از زندان فرار کرده و دوباره به فعالیت در درون سازمان چریکهای فدائی خلق پرداختم، در اولین پایگاه یا خانه تیمی که بودم جزوه "آنچه یک انقلابی باید بداند" را دیدم که با نام رفیق علی اکبر صفائی شناخته می شود. این جزوه نیز البته قبلاً در سازمان وجود نداشت و در این مورد هم با اطمینان می توانم بگویم که رفقای اولیه سازمان که من آنها را می شناختم اطلاعی هم از وجود چنان جزوه ای نداشتند. در هر حال، آن جزوه هم که امروز ادعا شده متعلق به رفیق جزئی است که در زندان نوشته شده بود، در سال ۵۲ مورد توجه خاصی نبود. بعدها من از طرف سازمان مأموریت یافتم که در کمک به ایجاد یک پشت جبهه برای سازمان به منطقه خاورمیانه بروم که این کار با گذشتن مخفیانه از مرز همراه با مشکلاتی، تقریباً در اواخر تابستان سال ۵۲ عملی شد. بنابراین تا نیمه اول سال ۱۳۵۳ که من با رفقای مختلفی در ارتباط بوده و چه در پایگاهی که رفیق حمید اشرف در آن بود و چه در پایگاه های دیگر که معمولاً رفیق جعفری به آنجا ها رفت و آمد داشت، حضور داشتم، هرگز نوشته ای از رفیق جزئی ندیدم و اساساً نوشته ای که تازه به درون سازمان آمده باشد، در آن زمان وجود نداشت. از منطقه خاورمیانه با سازمان تا اواخر سال ۵۳ ارتباط مرتب برقرار بود. در این مدت هم تنها در آخرین ارتباط بود که جزوه ای رسید که نام و تاریخی روی آن نبود. فرستاده شدن آن برای رفقای مستقر در خاورمیانه بدون هیچ توضیحی، به خصوص با توجه به این که از نظر من نظرات انحرافی و مواضع سیاسی نادرست در آن وجود داشت، سالها برای من یک معما بود. در هر حال آن تنها نوشته غیر آشنائی بود که در آن زمان بدست من رسید.

۲- شاید ذکر نمونه ای به درک این امر کمک کند. در نیمه دوم دهه ۴۰ درست در زمانی که جمعی از روشنفکران انقلابی چون صمد بهرنگی، بهروز دهقانی، کاظم سعادت و علیرضا نابدل در

"یک، دو، سه... ویتنام های دیگری بر پاکنیم...!"



در آرژانتین به دنیا آمد. در کوبا جنگید و در بولیوی به شهادت رسید. این سیمای مارکسیست - لنینیست قهرمانی ست که با تمام وجود خود به انقلاب و انترناسیونالیسم پرولتاری ایمن داشت.

خاطره این انقلابی کبیر را در سالگرد تولدش گرامی می داریم، و ایمان داریم که مشعل سرخ مبارزه مسلحانه به منابه تنها راه رهایی از قید امپریالیسم، که او یکی از برافروزدگان آن بود تا پیروزی قطعی بر امپریالیسم و سرمایه داری همچنان فروزان و سرکش باقی خواهد ماند.

یاد چه گوارا، انقلابی کبیر و چریک قهرمان گرامی باد!

حجاب اجباری در ایران

(گفتگوی رفیق سهیلا دهماسی با تلویزیون کومه له)

مطلبی که در زیر به نظر شما می رسد متن مصاحبه رفیق سهیلا دهماسی از فعالین "اتحاد زنان آزادیخواه" با تلویزیون کومه له در برنامه "افق برابری" می باشد که در تاریخ دوم جون ۲۰۱۱ پخش شد. این مصاحبه از صورت گفتار به نوشتار در آمده و به این ترتیب در اختیار خوانندگان علاقه مند قرار می گیرد.

گری بود. و جمهوری اسلامی، حتی قبل از اینکه اون همه پرسی را انجام بده برای انتخاب جمهوری اسلامی به عنوان شکل حکومتی، قبل از اون همه پرسی حتی، تعرض خودشو برعلیه مردم، با حمله به زنها شروع کرد. اما، همه ما یادمونه که چطور زنها آگاه و مبارز، در آستانه همان به اصطلاح "بهار آزادی"، تظاهرات بزرگی را برعلیه حجاب اجباری انجام دادند و خواسته "آزادی پوشش" را اعلام کردند. و آن تظاهرات آنقدر مهم بود و با حمایت مردها و زنها آگاه جامعه روبرو شده بود، که رژیم از ترس اینکه این همه گیر بشه (تو آن زمانی که هنوز رژیم از حربه فریبکاری استفاده می کرد علیه مردم) فوراً رژیم عقب نشینی کرد و اعلام کرد که نه حجاب "اجباری" نیست و انتخابیه. و از این حرف ها.

من مجدداً فیلم اون تظاهرات را نگاه می کردم، اگر یادتون باشه، خود آن شعارهایی که تو آن تظاهرات داده می شد، نشان می ده که چقدر سطح شعور و آگاهی زنها تو جامعه ما بالا بود. به عنوان مثال، یکی از شعارها این بود که "ما انقلاب نکردیم تا به عقب بر گردیم"، یا می گفتند "آزادی جهانی است، نه شرفیست، نه غریبست". و یک شعار خیلی زیبا و پر معنایی هم بود که جمعیت فریاد می زد تو اون تظاهرات و می گفتند که "لحظه به لحظه گفتم، زیر شکنجه گفتم، یا مرگ یا آزادی"، و با این شعار در واقع این دخترهای جوان و آگاه آن زمان، صدای زنان مبارز، زنها فدائی و بقیه زنها مبارز را انعکاس می دادند که در سیاهچال های دیکتاتوری پهلوی، چطور زیر شکنجه، جانشان را هم فدای آزادی مردم کرده بودند. درواقع این نشان دهنده این بود که آن بذرها، بذرها مبارزات دهه ۵۰، حالا گل داده بود در زمان قیام ۵۷ و بارور شده بود. و امروز هم، مبارزات زنان و دختران آگاه و شجاع ایران، خودش یک تضمین کننده و نوید دهنده اینه که زنها تو جامعه ما می تونند به خواست های برحق خودشون و به آزادی واقعی برسند.

سوال: اشاره به این کردی که رژیم به هر شکلی که شده، می خواهد که حجاب را روی سر زنها و روی بدن زن داشته باشه. فکر می کنی هدفش چیه؟

پاسخ: خوب، این "سلب آزادی پوشش" در واقع یک وسیله ایه برای سرکوب زنها. و هدف رژیم از سرکوب زنها هم، کلاً سرکوب کل جامعه است، سرکوب توده های تحت ستم، سرکوب طبقه کارگر، سرکوب همه فرودست های جامعه. وقتی روی این موضوع دقت بکنیم، دلپیش را بخواهیم جستجو بکنیم، می بینیم که رژیم با سرکوب زنها، و با تحمیل فرهنگ و قوانین ارتجاعی ضد زن، سود اقتصادی می برد. وقتی که توی این جامعه، طبق فرهنگ و قوانین اسلامی، زن نان آور خانواده محسوب نمیشه، وقتی که زن شهروند درجه دو است، خدمتگزار مرد است، وقتی که زن را کالای جنسی به حساب می آورند و میگویند فسادبرانگیزه، و به این بهانه میان آزادی انتخاب پوشش را از زن میگیرند و به زور حجاب را به او تحمیل می کنند، آنوقت یک سرمایه دار هم خیلی راحت می تواند این شهروند درجه دو را به راحتی "دو بار" استثمار کند. یعنی با استثمار مضاعف زن کارگر، سرمایه دار میاد حقوقی کمتر از مرد بهش میده، کار نیمه وقت و قراردادی بهش تحمیل میکند و به این وسیله حتی از آن حقوق و قوانین ناچیزی هم که تو قانون

مجری برنامه (صوفیا کریمی): درود به شما بینندگان عزیز تلویزیون کومه له و برنامه افق برابری زن و مرد، من، صوفیا کریمی به اتفاق دیگر همکارانم در خدمتات هستیم که برنامه این هفته افق برابری زن و مرد را تقدیم حضورتان کنیم. مجلس شورای اسلامی در سال ۱۳۶۳ قانون مجازات اسلامی را به تصویب رساند. که طبق این قانون، زنانی که بدون رعایت حجاب اسلامی در معابر عمومی ظاهر بشوند، محکوم به تحمل ۷۲ ضربه شلاق می شوند. این قانون در حالی به تصویب رسید که چهار سال قبل از آن در سال ۱۳۵۹ خمینی دستور داد که از ورود زنان بی حجاب به ادارات دولتی جلوگیری بشود.

بحث این هفته افق برابری زن و مرد را ما اختصاص داده ایم به مسئله "حجاب" و در همین رابطه گفتگوی تلفنی داریم با سهیلا دهماسی از فعالین "اتحاد زنان آزادیخواه". سهیلا جان به برنامه ما خوش آمدید.

سهیلا دهماسی: خیلی ممنون، من هم با سلام به شما و شنوندگان، تشکر می کنم که من را به این برنامه دعوت کردید.

سوال: رژیم جمهوری اسلامی با تمام توان خود سعی کرده که با خشم و خشونت، حجاب را به زنان در ایران تحمیل کند. فکر می کنی که رژیم تا چه حد در پیشبرد این سیاست موفق بوده تا حالا؟

پاسخ: خوب، ما اگر به اخبار و رسانه های خود رژیم هم رجوع کنیم، می بینیم که مقامات رژیم مرتباً به هم هشدار می دهند که باید با برخورد قهری جلوی بد حجابی را بگیرند. خوب، همین که رژیم مجبوره همیشه برای تحمیل حجاب و سلب "آزادی پوشش" از زنها، مرتباً به زور و خشونت و زندان متوسل بشه، خودش نشان دهنده اینه که آنچنان هم موفق نشده زنها را تحت فرمان دربیاره و معیار های خودش را به آنها تحمیل کنه. هرچند که در ظاهر می بینیم که همه زنان در ایران حجاب دارند، اما واقعیت اینه که آنطور که هدفش بوده، رژیم موفق نشده. چون مردم این رژیم را قبول ندارند، هر جور که تونستند تا حالا از مقررات رژیم سرپیچی کردند. رژیم از همون ابتدا که به قدرت رسید، به هر سرکوبی که دست زد، با مقاومت زنها روبرو شد. در هر مکانی، اومد عکسی را به عنوان نمونه حجاب اسلامی وصل کرد، اما هیچوقت آن حجابی که مورد نظرش بود، نتونست بیرون بزنه همان روسری اجباری را هم ذره ذره عقب می بردند، رژیم چادر می خواست، زنها حتی مانتو ها را هم به بازی گرفتند. و اساساً شکل پوشش زنها و دخترهای جوان تو ایران امروز را که نگاه بکنیم، می بینیم که علیرغم همه این سرکوب ها، رژیم در تحمیل حجاب اجباریش آنقدرها هم موفق نبوده. البته یک نکته مهم اینه که این برخورد زنها و رابطه ستیزه جویی و جنگ و گریزی که با رژیم دارند، یک پشتوانه تاریخی دارد. همه مون میدانیم که نقش زنها در قیام ۵۷ برای سرنگونی رژیم پهلوی و ایجاد یک جامعه آزاد، آنقدر مهم بود که خمینی که از همان اول قصد تحمیل مردم را داشت، مجبور بود که بیاد به دروغ بگه که زنان تو رژیم جدید کاملاً آزاد خواهند بود. اما می دونید که این حرف خمینی هم مثل بقیه ادعاهای خودشو و دارودسته اش، یک حيله

نقش زنها در قیام ۵۷ برای سرنگونی رژیم پهلوی و ایجاد یک جامعه آزاد، آنقدر مهم بود که خمینی که از همان اول قصد تحقیق مردم را داشت، مجبور بود که بیاد به دروغ بکه که زنان تو رژیم جدید کاملاً آزاد خواهند بود. اما این حرف خمینی هم مثل بقیه ادعاهای خودش و دارودسته اش، یک حيله گری بود. و جمهوری اسلامی، حتی قبل از اینکه اون همه پرسى را انجام بده برای انتخاب جمهوری اسلامی به عنوان شکل حکومتی، تعرض خودشو بر علیه مردم، با حمله به زنها شروع کرد. اما، زنها آگاه و مبارز، در آستانه همان به اصطلاح "بهار آزادی"، تظاهرات بزرگی را بر علیه حجاب اجباری انجام دادند و خواسته "آزادی پوشش" را اعلام کردند. و آن تظاهرات آنقدر مهم بود و با حمایت مردها و زنها آگاه جامعه روبرو شده بود، که رژیم از ترس اینکه این همه گیر بشه فوراً عقب نشینی کرد و اعلام کرد که نه حجاب "اجباری" نیست و انتخابه.

پاسخ: دقیقاً. کلاً حرف اسلام اینه که بدن زن منشأ فساد جنسیتی، ننگ آوره، باید پوشیده بشه، پنهان بشه. مثلاً یک زمانی بنی صدر می گفت که از موی زنها یک اشعه ای ساطع میشه که مردها را تحریک می کند. تو این تفکر ارتجاعی، مردها را هم میان مثل یک حیواناتی به حساب میارن که فقط از غریزشون پیروی می کنند. انگار که مردها شعور و منطق و قدرت تشخیص رفتار درست از نادرست را ندارند. اما هیچکدام از دلایلی که در اسلام (و کلاً همه مذاهب دیگه) برای پوشاندن موی سر و یا بدن زن (یا مرد) آورده شده، با هیچ علم و منطقی انطباق نداره و در تضاده. بنابراین در پاسخ به سوال شما باید بگم که همه قوانین جمهوری اسلامی توهین به شعور و آگاهی و فرهنگ و تمدن مردم ما، نه تنها مردان، بلکه کل مردم ماست. اما مردم مبارز کشور ما، زن و مرد آگاه ایران، با مقاومت هر چه بیشتر، با رشد مبارزات خود، با رشد اتحاد و آگاهی های خودشون، به تدریج اون فرهنگ انقلابی خودشون را هم می سازند و این جمهوری اسلامی و فرهنگ ارتجاعیش را برای همیشه به زباله دان تاریخ میریزند.

سوال: جالب است که حدود یک یا دو سال پیش بود که یکی از آخوند های رژیم ایران اعلام کرده بود که عدم رعایت حجاب زنها در کشورهای غربی باعث وقوع زلزله می شود. و این نهایت خرافات است.

پاسخ: بله

سوال: حالا فکر می کنید که مسئله حجاب، و اصولاً محجوب بودن زنها، آیا یک مسئله سنتی است در ایران، یا اینکه یک مسئله ایدئولوژیک و سیاسی است که دولت سعی می کند پیش ببرد؟

پاسخ: خوب، حجاب تو شکل های مختلف، نه اینطوری که به این شکلی که جمهوری اسلامی تحمیل کرده، قبلاً هم تو ایران بوده، قبل از این رژیم. اساساً تو همه جوامع طبقاتی همیشه سعی شده که یک محدودیت های مختلفی برای زن ایجاد بشه. مثلاً در دوره شاه هم، ایران یک جامعه طبقاتی بود، و ایجاد محدودیت های مختلف برای زنها مثل پوشاندن سر و صورت از قدیم، از طریق آخوند ها تبلیغ میشده، تو جامعه بوده. البته مانتو و روسری و مقنعه در هیچ جای ایران، به این شکل الانش، سنت نبوده. حتی توی خیلی از مناطق ایران، مثل کردستان، قبل از جمهوری اسلامی، اصلاً پوشش زنها اینجوری نبوده. جمهوری اسلامی اومد "آزادی پوشش" را از مردم گرفت. قصدش پیروی از سنت ها نبود. اگر هدف پیروی از سنت هاست، تو مناطقی مثل کردستان، مردم باید حق داشته باشند که اگر دلشون می خواد لباس محلی و سنتی خود را بپوشند، لباس محلی اونجا سنته. باید آزادی داشته باشن اگه دلشون می خواد اونو بپوشند. نه چادر و چاقچور که هیچوقت توک سنت مثلاً کردستان نبوده. حتی رنگ سیاه هم سنت کردستان نبوده، حتی تو عذارای ها در کردستان قدیم، لباس رنگیشونو می پوشیدند.

کار هست، محرومیش میکنه، مثل مثلاً حق بیمه، حقوق دوران بارداری، مهدکودک، حق مسکن و همه اینها. بعد از این، یک نکته دیگه اینکه، مهمتر اینکه، رژیم، چون یک رژیم حافظ سیستم سرمایه داریه، برای اینکه با بحران های سیستم سرمایه داری مقابله کنه، با تبلیغاتی که علیه زنان در جامعه راه انداخته و به قول خودش کار فرهنگی و ایدئولوژیکی کرده، میاد با خیال راحت زنها را اخراج میکنه، ساعات کارشان را کاهش می دهد. و تبلیغ می کنه که جای زن توی خانه و آشپزخانه است، پس بی کار کردن و بی کار نگاه داشتن زنها را از این طریق طبیعی جلوه می دهد.

سوال: با تصویب قانون مجازات اسلامی و تحمیل حجاب به زنها، ما یک سری عواقب ثانوی دیگری را دیدیم توی جامعه، از جمله تفکیک جنسیتی توی مجامع عمومی. فکر می کنی که چرا مبارزه برای لغو حجاب، بخصوص در جامعه ای که از لحاظ جنسیتی کاملاً تفکیک شده است، چرا اینقدر مبارزه با حجاب باید اهمیت داشته باشه؟

پاسخ: خوب، این مبارزه برای بدست آوردن آزادی انتخاب پوشش، یا همان حجاب، یعنی لغو حجاب، در واقع یک بخشی از مبارزه برای آزادی تو کل جامعه است. پس مبارزه برای آزادی انتخاب پوشش، اهمیت خیلی زیادی هم برای جنبش زنان دارد و هم برای جنبش دمکراتیک کل جامعه.

درضمن، یک نکته ای هم بگیم که جمهوری اسلامی حق انتخاب پوشش را فقط از زنها نگرفته، برای پوشش مردها هم یک محدودیت هایی گذاشته. بنابراین، این هم خواست زنهاست هم مردها.

یک نکته خیلی مهم در این رابطه اینه که، مبارزه برای لغو پوشش اجباری، خودش منجر به اتحاد مبارزاتی زن و مرد می شود. و اتفاقاً، جمهوری اسلامی هم برای جلوگیری از این اتحاد مبارزاتی زن و مرد است که همانطور که شما گفتید، به تفکیک جنسیتی هم دست زده. چون تفکیک جنسیتی، علاوه بر اینکه منجر به رشد فرهنگ ارتجاعی ضد زن تو جامعه میشه، منجر به دشوارتر شدن اتحاد و مبارزه سیاسی مشترک زن و مرد هم می شود. و رژیم هم که خودش این واقعیت را می داند و می خواهد با تمام قدرت از اتحاد مردم آزادیخواه، از اتحاد زنان و مردان آزادیخواه توی جامعه ما جلوگیری کند، خیلی سرسختانه میاد به قانون پوشش اجباری می چسبه و آن را به تفکیک جنسیتی هم حتی گسترش میده. رژیم می داند که اتحاد زن و مرد آگاه چه خطر بزرگی براش دارد. تو سال ۸۸ هم دیدیم که چطور اتحاد و همصدایی زنها و مردها مبارز ایران، رژیم را و حتی اربابان امپریالیست آن را آنقدر به وحشت انداخته بود که تمام نیروی سرکوب خودشون را بسیج کردند و آن جنایتها را آفریدند که روی همه سرکوبگرها را سفید کردند. به این موضوع هم باید اشاره کنیم که رشد آگاهی و اتحاد مبارزاتی زنها و مردها کشورهای دیگری که مثل ایران اسیر رژیم های دیکتاتوری سرمایه داری وابسته هستند، آنقدر مهم است که امپریالیست ها هم از سالها پیش تلاش کردند که از طریق رژیم های مرتجع مذهبی تو خاورمیانه، این خط تفکیک جنسیتی را همه جا پیش ببرند. بنابراین اهمیتش از این نظرات خیلی مهمه.

سوال: اشاره کردید به مردها در رابطه با مسئله حجاب. فکر می کنی که زمانی که حجاب به این شکل مطرح شود که درواقع جلوی خطا و اشتباهات مردها گرفته شود، آیا این به نوعی نه تنها توهین به زن، بلکه توهین به مردها هم نیست؟ و ما خیلی مواقع می دیدیم که روی دیوارها شعارهای بزرگ نوشته می شد که بهشت زیر پای مادران است؛ چرا که مادرها باید هم پسر ها و هم دخترها را به سبک اسلامی تربیت کنند، درواقع دخترها را به نوعی تربیت کنند که حجابشان را رعایت کنند. آیا این به نوعی نه تنها توهین به زنها، بلکه توهین به مردها هم نیست؟

را از بین ببرند. بخشاً به خاطر وجود فشارهای فیزیکی و اختناق حاکم بر جامعه، و از طرف دیگر این که مبارزه برای از بین بردن حجاب به شکلی که باید عمومی بشه،



عمومی نشده هنوز در کل ایران. فکر میکنی که برای حل این مسئله و مشکل اساسی که زنها در ایران باهاش سروکار دارن در حال حاضر، چه کار باید کرد؟ چه رهنمودی داری؟

پاسخ: همانطور که خودتون گفتید، کلاً جنبش زنان، مبارزات زنان برای رسیدن به خواسته هایشان، از جنبش انقلابی عمومی جدا نیست، بخشی از اونه، در ایران، که ما با یک رژیم دیکتاتور و شدیداً جنایتکاری روبرو هستیم که همه مردم را به اسارت گرفته اند، زن و مرد را، و در این جامعه، اگر مسئله رهنمودهاست، شکل مبارزه است، ما باید واقعیت ها را بدونیم. مبارزات زنان شکل خاص خودش را دارد و با جوامع غربی بسیار متفاوت است. در کشوری مانند سوئد یا کانادا، زنان میتوانند گروه های مستقل زنان داشته باشند که برای یک خواسته مشخص فعالیت و تبلیغ می کند. بعد کل جامعه را با آن خواسته بخصوصی که زنان دارند آشنا می کنند و بعد می روند این تقاضاهاشونو مطرح می کنند، نظاهرات می کنند، میتینگ می گذارند و گاهی اوقات اگر بتوانند حمایت مردم را هم جلب کنند، موفق می شوند که یک قانون بخصوصی را برای تضمین حق برابر زنان، از مجلس بگذرانند. آن کارها در کشورهای غربی زیاد انجام میشود. اما در ایران، هیچ عقل سلیمی نمی تواند بگوید که زنها ایران هم می توانند با همین شیوه ها خواسته های خود مانند حق "آزادی پوشش" را بگیرند. خواسته های زنان، مثل "آزادی پوشش" که در جاهای دیگر دنیا یک حق مسلم و یک خواست پیش پا افتاده است، تو ایران، فقط میتونه در چهارچوب مبارزه برای سرنگونی رژیم تحقق پیدا کند. به عقیده ما در اتحاد زنان آزادخواه، ما فعالین اتحاد زنان آزادخواه معتقدیم که اگر تحقق این خواست و خواست های زنان را در نظر داشته باشیم، جز با سرنگونی رژیم امکان پذیر است. تو اون چهارچوب باید مبارزه انجام بشه. و مبارزه برای سرنگونی رژیم هم با اتحاد مبارزاتی زن و مرد به رهبری زنان و مردان آگاه و سازمان یافته طبقه کارگر و طی یک مبارزه قهرآمیز توده ای طولانی می تونه به پیروزی برسد.

سوال: در کنار مبارزه برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی، آیا مبارزه بر علیه ستم بر زنان، فقط مسئله زنها است یا اینکه مردها هم در مبارزه علیه این بی حقوقی زنها باید نقش داشته باشند؟

پاسخ: این خیلی سوال خوبی. وقتی نگاه می کنیم، چیزی که واضحه، سرکوب زنان توسط رژیم و فرهنگ و قوانین ارتجاعی رژیم، در درجه اول متوجه زنان است. بنابراین مسئولیت اصلی و وظیفه پرچم داری در مبارزه با همه این قوانین زن ستیز جمهوری اسلامی، در درجه اول با زنهاست. اما با توجه به اینکه سرکوب زنها، گفتیم که سرکوب کل جامعه هم هست، و سلب آزادی از زنها، سلب آزادی از کل جامعه است، بنابراین برای آزاد کردن جامعه باید مردها هم در کنار زنان قرار بگیرند، و جنبش انقلابی

بنابراین، این یک وسیله سرکوب در دست رژیمه، و یک ابزار ایدئولوژیک، که بیانگر بخشی از فرهنگ ارتجاعی رژیم است. رژیم از پوشش اجباری، هم برای نفوذ ایدئولوژی ارتجاعی خودش در جامعه و تحمیل مردم استفاده می کند، هم به عنوان ابزار سرکوب. که این مورد دوم، ابزار سرکوب، برای رژیم خیلی مهمه. ولی خوب، در صورتیکه، هر فردی تو جامعه باید حق انتخاب آزادانه لباس و پوشش خودش را داشته باشه.

سوال: الان سه دهه گذشته از این که زنها مجبور به تحمل حجاب شده اند. تا چه حد نوتستند زنها به خواسته خودشون توی این سی سال برسند؟

پاسخ: در تمام این سالها، بیش از سه دهه که شما میگرد، زنها هیچوقت دست از مبارزه نکشیدند. و از این نظر هم تو مبارزاتشون موفق شدند، از این جنبه که نوتستند مسأله "آزادی پوشش" را به مسأله کل مردم ایران تبدیل کنند و هیچوقت اجازه ندادند زنها که خیال رژیم از این بابت راحت باشد و به قول معروف، آب خوش از گلویش پائین برود. وگرنه، هدف رژیم همیشه این بوده که ایران را بیاد مثل افغانستان بکنه. اما نتوانسته. این دخترهای شجاع و آگاه ایران، هیچوقت نگذاشتند که جمهوری اسلامی و امپریالیست ها به این آرزویشان برسند که از ایران هم یک افغانستان دیگر بسازند.

این مقاومتها مداومی که زنان آگاه و مبارز ایران داشتند، نتایج خیلی مثبتی داشته. همین که زنان ایران در خیزش انقلابی سال ۸۸ دیدیم که چطوری با شهامت و از خود گذشتگی اومدند تو این خیزش شرکت کردند، حتی پیشقدم بودند، جونشونو کف دست گذاشتند، و در عمل، قدرت بی کران خودشون را به دنیا نشان دادند، همین که ضعف های جنبش انقلابی خودشون را شناختند، همین که می دانند که سرنگونی کامل رژیم و قطع وابستگی به امپریالیست ها، اولین ضرورت هاست برای رسیدن به پیروزی و آزادی کامل، اینها خودشون قدم های مثبتیه، پیروزی هایی است که نشان دهنده رشد آگاهی های زنهاست که در تداوم این سه دهه مبارزه با رژیم، بدست آمده، که البته این واقعیت را همه ما می دانیم که مبارزه برای لغو حجاب، برای بدست آوردن حق "آزادی پوشش"، در مبارزات زنان، در جنبش زنان، کلاً یک برجستگی خاصی داشته همیشه.

سوال: ما از فمینیست های مسلمان می شنویم که درواقع مسئله حجاب را به نوعی، آزادی انتخاب برای زنها مطرح می کنند. هدفشون از این کار چیه؟

پاسخ: آزادی حجاب را؟ یعنی این که...

سوال: آزادی انتخاب. درواقع حجاب را آزادی انتخاب مطرح می کنند. که زنها انتخاب می کنند و درواقع، خودشون انتخاب می کنند حجاب را به نوعی. این که بچه ای از ۹ سالگی، از ۱۰ سالگی حجاب داشته باشه، درواقع تربیت اسلامی. و بچه طبق تربیت اسلامی میاد حجاب را آزادانه انتخاب می کند. آیا واقعیت داره؟

پاسخ: نه. با این حرفشون درواقع دارند واقعیت را کتمان می کنند. هیچوقت زنها در ایران، پس از اینکه جمهوری اسلامی به قدرت رسید، هیچوقت زنها حق "انتخاب" نداشته اند. همانطور که الان صحبت کردیم، خیلی از زنها در جامعه، در شهرها، حتی در روستا در کردستان، هیچوقت حجاب نداشتند به این شکلی که رژیم به آنها تحمیل کرده. و برخلاف این ادعایی که می کنند، که "انتخابه"، نه "انتخاب" نبوده و با زور شلاق و شکنجه و زندان به همه مردم تحمیل کرده اند. درحالیکه اگر "انتخاب" است، نباید زوری در کار باشد.

سوال: ما می دونیم زنان مبارز و آزادخواه ایران به انواع مختلف سعی می کنند که با حجاب مبارزه کنند. اما به دلایل متفاوت به آن شکلی که باید، موفق نشده اند که آن

مبارزه با همه فرهنگ های مردسالارانه، مبارزه برای نابودی جمهوری اسلامی، رژیمی که تو ۳۰ سال گذشته نشان داده که همه جناح های درونی اش مروج و حامی این فرهنگ زن ستیز و



International Women's day demonstrators
Tehran, March 8, 1979

ارتجاعی اش هستند و از هیچ جنایتی بر علیه زنان دریغ نکردند، را در همه زمینه ها باید گسترش بدیم. تجربه نشان داده که مبارزه برای رفع ستم از زنان، مبارزه ای انقلابی برای سرنگونی کامل رژیم است، و زنان قادر نیستند در چهارچوب این رژیم به هیچکدام از خواسته هاشون برسند. بنابراین ما، کلاً سوال کردید وظیفه نیروهای سوسیالیستی چیه، وظیفه نیروهای سوسیالیستی نشان دادن این واقعیت هاست. مبارزه با نظرات انحرافی توی جنبشه، و گسترش هرچه بیشتر آگاهی. ضرورت هر مبارزه ای برای این که از مسیر واقعیش منحرف نشه، اینه که این مبارزات که در عمل انجام میشه، به رشد آگاهی ها هم منجر بشه.

مجری برنامه (صوفیا کریمی): سهیلا جان خیلی ممنون که دعوت ما را به این برنامه قبول کردی.

سهیلا دهماسی: من هم از شما سپاسگزارم. به امید نابودی هر چه سریعتر جمهوری اسلامی و به امید آن که با از بین رفتن سیستم سرمایه داری در ایران، زنان هم به وسیع ترین حقوق حقه خود برسند و به آزادی واقعی دست پیدا کنند. خیلی سپاسگزارم.

مجری برنامه (صوفیا کریمی): با امید به آن روز.

زنان باید متحد بشه با بقیه جنبش های اجتماعی، و متحداً با دشمن مبارزه کنند.

چطور یک جامعه می تواند آزاد باشد، وقتی که نصف آن اسیر است؟ بنابراین، کل جامعه، زن و مرد و پیر و جوان، با هر سنت و آداب، با هر زبان و ملیت، باید برای کسب آزادی، برای بدست آوردن حق انتخاب شیوه زندگی، و برای آزادی زنان، متحد با هم، مبارزه کنند، و قدم اول در این راه هم همانطور که گفتیم، مبارزه برای سرنگونی کل رژیمه. و اتفاقاً، مردهای کمونیست که مبارزه برای رفع ستم از زنها را وظیفه خودشان می دانند، تو این رابطه، سرمشق خیلی خوبی هستند برای نسل جوان و آگاه ما.

سوال: اشاره کردی که برای احقاق حق آزادی زنها، درواقع رژیم باید سرنگون بشه. راه برون رفت از این مشکل، و رسیدن به رهایی کامل، فکر می کنی به شکل باید پیش بره، و نقش جنبش های سوسیالیست در این رابطه چی هست؟

پاسخ: خوب، ما جواب این سوال را که دقیقاً راه مبارزه چیه، شکل مبارزه چیه، ما این را در مقاومتها و مبارزات دائم مردم ایران، در قهرمانی های نسل جوان بخصوص در خیزش سال ۸۸، تو از خودگذشتگی های بهترین دختران و پسران جامعه، در شهامت دخترانی که جلودار این نبردهای خیابانی با مزدوران رژیم بودند، این را ما دیدیم که مردم مقاوم ما به خوبی می دانند که جز مبارزه برای سرنگونی رژیم، راهی برای رسیدن به آزادی نیست. خوب مسلماً با تجربه اندوختن از این مقاومت ها و مبارزات که سطح آگاهی و سطح مبارزات زنان و اتحاد مبارزاتی زن و مرد هم هر چه بیشتر میشه. این هدف هم درصورتی بدست میاد که زنان آگاه و مبارز کشورمون متوجه باشند که یک سری نظرات انحرافی هم توی جنبش هست. توی جنبش زنان، به عنوان مثال یک نظراتی هست که میان بین زن و مرد اختلاف می اندازند، میان مثلاً میگن که مردها عامل اصلی ستم بر زن هستند، نه طبقات اجتماعی و دولتهای حامی طبقات حاکم. و به این طریق، این نظرات انحرافی که وجود داره، میاد به اتحاد مبارزاتی زن و مرد لطمه می زنه. بنابراین زنان آگاه جامعه ما می دونند که باید با این نظرات، با این انحرافات ها هم مبارزه کنند. تشکل ما، یعنی اتحاد زنان آزادیخواه هم با جدیت همیشه با این دیدگاه هانی که واقعیتها را از چشم زنان پوشیده نگه می دارند، مبارزه می کند و در تلاش است تا با ایجاد اتحاد میان همه زنان آزادیخواه، ضمن

۳۰ خرداد سال ۱۳۶۰. جلوه هایی از مصاف خلق و ضد خلق. به روایت تصویر



مقاومت توده ها در برابر یورش ارتجاع



اعلام اعدام های دسته جمعی جوانان
در روزنامه های رژیم



تظاهرات نیم میلیون نفری در تهران
بر علیه رژیم جمهوری اسلامی

جاودان باد خاطره تمامی شهدای بخون خفته خلق!

تقیح خشونت یا خلع سلاح توده ها!

این مقاله اولین بار در شماره ۲۹ پیام فدایی (مرداد ۷۹) درج گردیده است. یعنی در سالهای اولیه زمامداری دولت خاتمی که جمهوری اسلامی با توسل به "پروژه کلان اصلاحات" در تلاش بود تا چهره خونبار خود را بزک نماید. در این راستا بخشهایی از هیات حاکمه و روشنفکران وابسته به آن بطور سازمان یافته بر طبل "فعالیت قانونی" و "تقیح اعمال" خشونت" از سوی توده های بجان آمده در سطح جامعه قلم می زدند. این کارزار که می گوئید با سترون نشان دادن مبارزه مسلحانه به مثابه "تنها راه رسیدن به آزادی" کارگران و توده های ستمدیده را خلع سلاح نماید در حقیقت در خدمت توجیه خشونت طبقه حاکم و بازداشتن جنبش توده های ستمدیده از اعمال قهر انقلابی بر علیه قهر ضد انقلابی جمهوری اسلامی بود. به همین دلیل هم ضروری بود که ماهیت این کارزار ضد مردمی افشاء و بر ضرورت مبارزه مسلحانه تاکید گردد، مقاله زیر گامی در راستای پاسخگویی به این نیاز مبارزاتی از طرف "پیام فدائی" در آن دوره می باشد.

چند سالی است که بخشهایی از هیات حاکمه جمهوری اسلامی، کارزار تبلیغاتی وسیعی بر علیه خشونت و هر نوع مبارزه و اعتراض خشونت آمیز به راه انداخته و در تلاش اند تا مردم و جریانات مخالف رژیم را به پرهیز از توسل به خشونت و گام برداشتن در راستای مبارزه "قانونی" و "مسالمت آمیز" وادارند. این تبلیغات آن چنان ابعاد وسیعی یافته که ما شاهد تاثیرات آن در صفوف نیروهایی که در هر صورت، خود را جزء اپوزیسیون رژیم قلمداد می کنند نیز هستیم. در این طیف، هم کسانی که همواره چشم به الطاف جنایتکاران حاکم بر ایران داشته و دارند، قرار دارند و هم کسانی که ساده اندیشی و نادانی شان آنها را به آتش بیاران معرکه تبدیل نموده است.

پس از آنجا که خشونت فی نفسه امر مقدس و قابل دفاعی نیست، در نتیجه نمی توان بدون بررسی این امر که کسانی که بر علیه خشونت قلم فرسایی می کنند منظورشان از مخالفت با خشونت و تقیح آن چیست، در این مورد نظر داد. آیا اینان خشونت ضد انقلابی طبقه حاکمه را آماج حملات خود قرار داده اند و به این وسیله قصد دارند ترورها، شکنجه ها، اعدامها، سنگسارها و سرکوبهای ددمنشانه جمهوری اسلامی را محکوم سازند؛ یا آنچه مورد نظر آنهاست مذموم نشان دادن هر نوع خشونت از جمله دفاع طبیعی توده ها و توسل آنها به خشونت انقلابی جهت مقابله با خشونت ستمگران می باشد.

در آنجا که خشونت فی نفسه امر مقدس و قابل دفاعی نیست، در نتیجه نمی توان بدون بررسی این امر که کسانی که بر علیه خشونت قلم فرسایی می کنند منظورشان از مخالفت با خشونت و تقیح آن چیست، در این مورد نظر داد. آیا اینان خشونت ضد انقلابی طبقه حاکمه را آماج حملات خود قرار داده اند و به این وسیله قصد دارند ترورها، شکنجه ها، اعدامها، سنگسارها و سرکوبهای ددمنشانه جمهوری اسلامی را محکوم سازند؛ یا آنچه مورد نظر آنهاست مذموم نشان دادن هر نوع خشونت از جمله دفاع طبیعی توده ها و توسل آنها به خشونت انقلابی جهت مقابله با خشونت ستمگران می باشد.

در آنجا که خشونت فی نفسه امر مقدس و قابل دفاعی نیست، در نتیجه نمی توان بدون بررسی این امر که کسانی که بر علیه خشونت قلم فرسایی می کنند منظورشان از مخالفت با خشونت و تقیح آن چیست، در این مورد نظر داد. آیا اینان خشونت ضد انقلابی طبقه حاکمه را آماج حملات خود قرار داده اند و به این وسیله قصد دارند ترورها، شکنجه ها، اعدامها، سنگسارها و سرکوبهای ددمنشانه جمهوری اسلامی را محکوم سازند؛ یا آنچه مورد نظر آنهاست مذموم نشان دادن هر نوع خشونت از جمله دفاع طبیعی توده ها و توسل آنها به خشونت انقلابی جهت مقابله با خشونت ستمگران می باشد.

در آنجا که خشونت فی نفسه امر مقدس و قابل دفاعی نیست، در نتیجه نمی توان بدون بررسی این امر که کسانی که بر علیه خشونت قلم فرسایی می کنند منظورشان از مخالفت با خشونت و تقیح آن چیست، در این مورد نظر داد. آیا اینان خشونت ضد انقلابی طبقه حاکمه را آماج حملات خود قرار داده اند و به این وسیله قصد دارند ترورها، شکنجه ها، اعدامها، سنگسارها و سرکوبهای ددمنشانه جمهوری اسلامی را محکوم سازند؛ یا آنچه مورد نظر آنهاست مذموم نشان دادن هر نوع خشونت از جمله دفاع طبیعی توده ها و توسل آنها به خشونت انقلابی جهت مقابله با خشونت ستمگران می باشد.

در آنجا که خشونت فی نفسه امر مقدس و قابل دفاعی نیست، در نتیجه نمی توان بدون بررسی این امر که کسانی که بر علیه خشونت قلم فرسایی می کنند منظورشان از مخالفت با خشونت و تقیح آن چیست، در این مورد نظر داد. آیا اینان خشونت ضد انقلابی طبقه حاکمه را آماج حملات خود قرار داده اند و به این وسیله قصد دارند ترورها، شکنجه ها، اعدامها، سنگسارها و سرکوبهای ددمنشانه جمهوری اسلامی را محکوم سازند؛ یا آنچه مورد نظر آنهاست مذموم نشان دادن هر نوع خشونت از جمله دفاع طبیعی توده ها و توسل آنها به خشونت انقلابی جهت مقابله با خشونت ستمگران می باشد.

در آنجا که خشونت فی نفسه امر مقدس و قابل دفاعی نیست، در نتیجه نمی توان بدون بررسی این امر که کسانی که بر علیه خشونت قلم فرسایی می کنند منظورشان از مخالفت با خشونت و تقیح آن چیست، در این مورد نظر داد. آیا اینان خشونت ضد انقلابی طبقه حاکمه را آماج حملات خود قرار داده اند و به این وسیله قصد دارند ترورها، شکنجه ها، اعدامها، سنگسارها و سرکوبهای ددمنشانه جمهوری اسلامی را محکوم سازند؛ یا آنچه مورد نظر آنهاست مذموم نشان دادن هر نوع خشونت از جمله دفاع طبیعی توده ها و توسل آنها به خشونت انقلابی جهت مقابله با خشونت ستمگران می باشد.

در آنجا که خشونت فی نفسه امر مقدس و قابل دفاعی نیست، در نتیجه نمی توان بدون بررسی این امر که کسانی که بر علیه خشونت قلم فرسایی می کنند منظورشان از مخالفت با خشونت و تقیح آن چیست، در این مورد نظر داد. آیا اینان خشونت ضد انقلابی طبقه حاکمه را آماج حملات خود قرار داده اند و به این وسیله قصد دارند ترورها، شکنجه ها، اعدامها، سنگسارها و سرکوبهای ددمنشانه جمهوری اسلامی را محکوم سازند؛ یا آنچه مورد نظر آنهاست مذموم نشان دادن هر نوع خشونت از جمله دفاع طبیعی توده ها و توسل آنها به خشونت انقلابی جهت مقابله با خشونت ستمگران می باشد.

در آنجا که خشونت فی نفسه امر مقدس و قابل دفاعی نیست، در نتیجه نمی توان بدون بررسی این امر که کسانی که بر علیه خشونت قلم فرسایی می کنند منظورشان از مخالفت با خشونت و تقیح آن چیست، در این مورد نظر داد. آیا اینان خشونت ضد انقلابی طبقه حاکمه را آماج حملات خود قرار داده اند و به این وسیله قصد دارند ترورها، شکنجه ها، اعدامها، سنگسارها و سرکوبهای ددمنشانه جمهوری اسلامی را محکوم سازند؛ یا آنچه مورد نظر آنهاست مذموم نشان دادن هر نوع خشونت از جمله دفاع طبیعی توده ها و توسل آنها به خشونت انقلابی جهت مقابله با خشونت ستمگران می باشد.

است؛ در شرایطی که توده ها هر روز و در ابعاد وسیعتری قهر ضد انقلابی حاکم را با قهر انقلابی پاسخ می دهند؛ در شرایطی که برخی از جناح های رژیم هشدار می دهند که: "مردم با نظام سیاسی بیگانه شده اند و امکان دارد بعضی ها راه افراط و راه های چریکی و براندازی را پیش بگیرند" (۲) به آسانی می توان به دلایل واقعی کارزار تبلیغاتی رژیم بر علیه خشونت پی بردو در همان حال نقش آن بخش از باصلاح اپوزیسیون رژیم را که هم صدا و هم آوا با تبلیغات جمهوری اسلامی بر علیه هر گونه خشونت و مبارزه خشونت آمیز سخن می گویند را بهتر شناخت.

واقع، تبلیغات جاری بر علیه خشونت، نه مخالفت با خشونت ذاتی سلطه طبقه حاکم بلکه برعکس تلاشی ست جهت خلع سلاح نظری توده های بجان آمده ای که شرایط نکتت بار زندگی شان، زیر سلطه یک دیکتاتوری امپریالیستی عربیان، خشم آنها را بر انگیخته و آنها را به سوی اعمال قهر انقلابی سوق داده است.

در چنین اوضاعی و با توجه به آنچه گفته شد بر علیه قهر و خشونت سخن گفتن، یعنی عملاً موضع دشمن را تقویت کردن، یعنی بر علیه مصالح توده ها گام برداشتن. توده هایی که در حفظ نظام موجود هیچ منفعتی ندارند و آینده شان وابسته به نابودی کامل و قطعی نظام سرمایه داری وابسته ایران می باشد.

برعکس منادیان مبارزه مسالمت آمیز و ضد خشونت، ما باید به توده ها توضیح دهیم که آنها با صرف مبارزه مسالمت آمیز - تا آنجایی که احتمالاً امکان پذیر است - و با صرف اعتصاب و روشهایی از این نوع راه بجایی نخواهند برد، چرا که "مبارزه مسلحانه بی پاکانه و بی رحمانه" (۲) تنها راه نابودی قدرت دشمن و رسیدن به آزادی ست.

واقعیت این است که در شرایط سلطه امپریالیسم، در شرایطی که نظام اقتصادی- اجتماعی حاکم، سرمایه داری وابسته می باشد، اختناق و سرکوب گریز ناپذیر بوده و دیکتاتوری حاکم هر صدای اعتراضی و هر ندای آزادیخواهی را با توسل به خشونت و قهر ضد انقلابی، وحشیانه سرکوب خواهد کرد. در چنین شرایطی هیچ راهی جز توسل به قهر انقلابی برای مردمی که خواهان آزادی و دموکراسی هستند باقی نمی ماند. بنابراین پاسخ خشونت غیر انقلابی نه موعظه و سازشکاری بلکه توسل به خشونت انقلابی در ابعاد هر چه سازمان یافته تر می باشد.

پاورقی ها:

- ۱- روزنامه قدس ۱۵ مرداد
- ۲- آغاچری عضو رهبری مجاهدین انقلاب اسلامی- کیهان ۲۲ مرداد
- ۳- لنین: درسهای قیام مسکو

فریبرزسنجری

جامعه بوده و هم اکنون نیز هستند و دستانشان تا مرفق به خون مردم آلوده است. بنابراین باید دید که چه شرایطی باعث شده چنین نیروها و کسانی با چنین سوابق ننگینی، امروز پرچمدار مقابله با خشونت و اعمال خشونت آمیز و طرفدار تسامح و تساهل گشته اند! جهت پاسخگویی به چنین سوالی باید به واقفیت های جاری در جامعه بازگشت و اگر چنین کنیم، آنگاه متوجه می شویم که چرا برخی از سردمداران جمهوری اسلامی ناگهان، "اصلاح طلب" و مخالف خشونت گشته اند.

اگر مطبوعات رژیم را ورق بزنید، اخبار ده ها و صد ها مورد حمله به بسیجیان، آخوندها و نیروهای انتظامی را مشاهده می کنید که بروشنی از گسترش روزافزون حملات فردی و اعمال قهر انقلابی فردی بر علیه نیروهای سرکوبگر جمهوری اسلامی خبر می دهد. تا آنجا که روزنامه کیهان (۱۵ تیر ۷۹) در رابطه با حمله تعدادی از جوانان شهر ری به یکی از بسیجیان این منطقه می نویسد: "این مساله تقریباً به صورت قاعده درآمده است"، "اخبار متعدد ضرب و جرح و حتی قتل آمرین به معروف در این مدت، گواه گسترش این تجری و گستاخی ست". بواقع مطبوعات رژیم در این سالها مملو از اخبار حمله جوانان و مبارزین به نیروهای سرکوب رژیم بوده و گواهی ست بر این واقعیت که زیر سلطه جمهوری اسلامی خشم فروخته توده ها چگونه سر باز می کند. نگاهی به اعتراضات، تظاهرات و خیزشهای مردمی در همین چند ماه اخیر، خود گواهی ست بر خشم و نفرتی که در عمق جامعه جاری ست. خشمی که بر بستر کار و زندگی توده ها هر روز فشرده تر گشته و در روحیه بالای مبارزاتی توده ها تجلی می یابد. واقعیتی که کارشناسان رژیم را واداشته تا از پایین آمدن "آستانه تحمل اجتماعی" (۱) سخن بگویند.

اعتراضات مردم در سنجندج، رامهرمز، خلخال، آبادان، شاطره، پیرانشهر و قیر و ده ها شهر دیگر، خود گویای این واقعیت است که چگونه هر اعتراض مردمی به اعتبار سرکوب ددمنشانه جمهوری اسلامی بلافاصله به شورش خشونت آمیزی بدل می شود.

بواقع تبلیغات بخشی از هیات حاکمه جمهوری اسلامی بر علیه خشونت، انعکاسی از این واقعیت و بیانگر وحشت رژیم از شرایط انفجاری است که در عمق جامعه جاری ست. سردمداران رژیم به خوبی می دانند که این پتانسیل اعتراضی هر کجا که جاری شده به خشونت آمیزترین شکلی سلطه آنها را به مصادف طلبیده و اگر روزی به شکلی سازمان یافته و در سطح سراسری جاری گردد، آینده آنها را رقم خواهد زد. به همین دلیل هم هست که برخی از سردمداران جمهوری اسلامی به تبلیغ بر علیه خشونت پرداخته و با سر دادن شعار های اصلاح طلبانه در تلاش اند تا زمان انفجار این "بمب ساعتی" را به عقب انداخته و قدرت انفجاری آن را با به انحراف کشاندن مبارزات توده ها کاهش دهند.

در شرایطی که مبارزه قهر آمیز توده ها چه به صورت فردی و چه بصورت توده ای به صورت یک "قاعده" درآمده

ارتش مزدور برای ابوظبی!*

اریک پرنس Erik Prince موسس شرکت جنجال آمیز Black water که امروز X سرویس نامیده می شود برای "ابوظبی" یک ارتش مخفی مزدور ایجاد می کند. این ارتش ۸۰۰ نفره که اکثر افراد آن از کشور های کلمبیا و آفریقای جنوبی هستند، توسط ولیعهد "ابوظبی" شیخ محمد بن سعید سفارش داده شده. شیخ محمد بن سعید معاون فرمانده ارتش امارات متحده که ابوظبی جزء آن است، می باشد. این ارتش مخفی مزدور باید عملیات کماندوئی در داخل و خارج کشور انجام دهد. از مخازن نفتی و ساختمانهای مرتفع در مقابل تروریستها حفاظت کند. شورش شهروندان و کارگران مهمان کارگرانی که از کشورهای دیگر در آنجا کار می کنند) را سرکوب کند.

"روز نامه نیویورک تایمز" این خبر را از روی اسناد و گفته های بعضی از اعضای سابق گروهان (Black water) گزارش میدهد. این ارتش مخفی مزدور باید در مقابل درگیری های احتمالی با ایران نیر آماده باشد. ولیعهد محمد بن سعید و دیگر رهبران امارات هیچگونه اعتمادی به قدرت سرکوب ارتش خود ندارند.

Black water بعنوان همکار قراردادی ارتش آمریکا در عراق مشهور شد. مزدورانش بسیار با خشونت رفتار می کنند. فقط در جریان یک درگیری در عراق در سال ۲۰۰۷ آنها ۱۷ شهروند غیر نظامی عراقی را با تیر زدند.

*: از روزنامه فرانکفورت روند شاو



جاودان باد خاطره،

شاعر انقلابی،

رفیق شهید،

سعید سلطان پور

"غزل زمانه"

نغمه در نغمه ی خون غلغله زد، تندر شد

شد زمین رنگ دگر، رنگ زمان دیگر شد

چشم هر اختر پوینده که در خون می گشت

برق خشمی زد و بر کرده ی شب خنجر شد

شب خودکامه که در بزم گزندش، گل خون

زیر رگبار جنون، جوش زد و پرپر شد

بوسه بر زخم پدر زد لب خونین پسر

آتش سینه ی گل، داغ دل مادر شد

روی شبگیر گران ماشه ی خورشید چکید

کوهی از آتش و خون موج زد و سنگر شد

آنکه چون غنچه ورق در ورق خون می بست

شعله زد در شفق خون، شرف خاور شد

آن دلاور که قفس با گل خون می آراست

لب آتشنزنه آمد، سخن اش آذر شد

آتش سینه ی سوزان نوآراستگان

ناول تجربه آورد، تب باور شد

وه که آن دلبر دلباخته، آن فتنه ی سرخ

رهروان را ره شبگیر زد و رهبر شد

شاخه ی عشق که در باغ زمستان می سوخت

آتش قهقهه در گل زد و بار آور شد

عاقبت آتش هنگامه به میدان افکند

آهنمه خرمن خورشعله که خاکستر شد

وقتی خدا وارد صحنه سیاست می شود!

شاه مزدور که در کودتای مرداد سال ۱۳۳۲ به یاری امپریالیستها قدرت را دوباره بدست گرفت خود را سایه خدا خوانده و آن قدرت را "موهبتی الهی که از طرف ملت به پادشاه تفویض شده است" خواند و در پرتو این "موهبت الهی" سرزمین ایران را به جولانگاه غارتگران و ستمگران بین المللی تبدیل کرد. در سایه این "موهبت الهی" خود را فراقانونی نمایانده و هر آنچه را که بسود خود و طبقه اش بود تصویب کرده و توده ها را در رنج و مسکنت بی پایان گذاشت. او با دیکتاتوری و زندانی و اعدام آزادیخواهان آن شرایط مادی لازم برای استثمار توده ها را فراهم کرد.

شاه پس از ۳۷ سال خودکامگی و دیکتاتوری در نتیجه خشم توده ها از این همه بی عدالتی بزیر کشیده شد و جانشین خلف او، آخوند خمینی هم که با حمایت امپریالیستها - که انتخاب او توسط امپریالیستها تاریخ را مورد تمسخر قرار داده بود- به عنوان "رهبر" انقلاب به ایران آمد. او نیز در پرتو این "موهبت الهی"^(۱) که این بار با تفسیرهای مذهبی همراه بود، مقام خود را فراقانونی خواند^(۲) زیرا لازمه دیکتاتوری امپریالیستی فراقانونی بودن آن می باشد و او برای این هدف هرگاه که لازم آمد خدای ترس آور را، که خود مخلوق ترس است، را به صحنه سیاست آورد. همه آزادیخواهان گفته او را که "و خدا هم کارگر است" را بیاد دارند، و بیاد دارند که چگونه بارها و بارها برای فریب توده ها حتی باورهای آسمانی خود را زیر پا میگذاشت و نیز همه بیاد دارند که او چگونه در وحشت از توده ها و سازمانهای انقلابی که امپریالیسم و منافع او را مورد هدف قرار داده بودند شعار "اسلام در خطر است" را که در اصل منظور او سلطه "امپریالیسم در خطر است"^(۳) را در ایام بحرانی سر می داد.

خمینی جلاد نیز با دیکتاتوری و کشتار فجیع آزادیخواهان دردهه ۶۰ و به خصوص تابستان ۶۷ این خطر از "اسلام" و یا امپریالیسم را برطرف کرده و آن شرایط مادی برای غارت و چپاول را بار دیگر کاملاً فراهم کرد.

آخوند خمینی پس از مرگ، در وحشت از توده ها در گوری کنترل شده به خاک سپرده شد و جانشین منتخب او، آخوند خامنه ای که در جنایتکاری هیچ از او کم نداشت، به این "موهبت الهی" دست یافت. او همچون خلف خود باید که این قدرت و مقام را فراقانونی بداند و بخواند، زیرا توده ها هر چقدر که از دانش و آگاهی سیاسی محروم بمانند باز شرایط زندگی مادی شان مانع از آن است که مادام العمر فریب خورده ، و این جنایتکاران از این امر آگاه بوده و برای همین، برای حفظ این مقام که تضمین کننده آن شرایط مادی برای غارتگری است ارتشی از جنایتکاران، یعنی پاسداران نظم ضد خلقی، تعلیم داده اند. ولی فقیه و جنایتکاران و غارتگران پیرامونش به این پاسدارن آموخته اند که چگونه برای حفظ این "موهبت الهی" انسانها را سنگسار کنند، اعدام کنند، دست قطع کنند، زندان کنند، خلقها را بمباران کنند و هر جنایتی را که حافظ منافع مادی آنهاست را بر توده ها روا بدارند. چنین است وقتی خدا وارد صحنه سیاست میشود، او به صحنه وارد شده است تا هر جنایتی در حق زحمتکشانش را روا بدارد، فقر را تأیید کند، ظلم به زنان را قانونی بداند و برای هر جنایت بیشرمانه ای دلیلی بیابد. برآستی چه تفاوتی است بین این خدا و امپریالیسم؟

ولی توده ها هر چقدر که به این "باورهای آسمانی" ایمان داشته باشند باز خواسته ها و نیازهای زمینی است که آنها را وادار به عمل میکند. فقر، گرسنگی، تلاشی خانواده ها، اعتیاد، سرکوب، زندان و هر رنج دیگری به آنها میفهماند که این خدایی که به صحنه سیاست آمده است تنها برای فریب آنهاست. آنها به عینه میبینند که چگونه به آنها ظلم میشود، چگونه عزیزانشان معتاد میشوند و به فروش میروند، چگونه از گرانی کمر خرم کرده اند و گرسنه میخوابند. بهشت افسانه ای را در دست اقلیتی میبینند و خود در جهنم واقعی می زیند، زیرا جنایات این دست یافتگان به "موهبت الهی" نه برای حفظ "باورهای آسمانی" بلکه برای تأمین و تضمین خواسته های زمینی است.

ولی این توده ها هستند که تاریخ را میسازند و تاریخ ایستا نیست، و دیکتاتورها با "موهبت الهی"شان میروند زیرا این، حکم تاریخ است

عبداله باوی

۱۰ ژوئن ۲۰۱۱



یاد چریک فدائی خلق، رفیق کبیر، امیر پرویز پویان، همشهری خوب کارگران گرامی باد!

چریکهای فدایی خلق ایران، رفقای شهید، امیر پرویز پویان، رحمت الله پیرو نذیری و اسکندر صادقی نژاد

هم نوشته رفیق همرزمش رفیق مسعود احمدزاده به نام "مبارزه مسلحانه - هم استراتژی، هم تاکتیک"؛ بود که درک کردم راه خود را یافته‌ام. راهی که تاریخ و صف‌آرایی طبقات در آن دوران در مقابل پیشاهنگان جامعه و کارگران و توده‌های ستمدیده قرار داده بود.

اندیشه‌ها و مبارزات رفیق پویان الهام‌بخش بسیاری از نیروهای مترقی و انقلابی ما شد. رفیق خسرو گلسترخی نام او را بر پرچم ایران نوشت و رفیق سعید سلطانیپور او را به عنوان یکی از بزرگترین منتقدان ادبی تاریخ ادبیات ایران شناخته و با یادش سرود:

**"از مرگ نیرومندتر برخاستی
و با حنجره‌ی دوست داشتنی ات خواندی،
آوازه‌های سرخ بلندت را،
روی فلات خفته در بند"**

از رفیق امیرپرویز پویان جز کتاب "ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا" چند نوشته دیگر نیز بر جای مانده است. از جمله این نوشته‌ها مقاله بسیار باارزش "خشمناک از امپریالیسم و ترسان از انقلاب" می‌باشد. که در آن رفیق پویان جایگاه و نقطه‌نظرات ناپیگیر و یک بام و دو هوایی خرده‌بورژوازی را مورد بررسی و نقد موشکافانه خود قرار می‌دهد. از رفیق امیرپرویز پویان نوشته‌ها و ترجمه‌های چند دیگری نیز که با نامهای مستعار، همچون "علی کبیری" و "همشهری"، در نشریات گوناگون به چاپ رسیده بودند به جای مانده‌اند.

اما بدون شک یکی از با ارزش‌ترین میراث‌های رفیق امیرپرویز پویان آموزش خستگی ناپذیری و مقاومت استوار و تا آخرین لحظه در مبارزه با سرمایه‌داری جهانی و سگهای زنجیری آن بود که با زندگی سراسر مقاومت اش برای یارانش بازگذاشت. رفیق پس از آنکه راهی که همگان را به پیمودن آن فرا می‌خواند با رستاخیز سیاهکل زنگ بزرگ خون را در سراسر فلات به صدا در آورد و یارانش با عملیات اعدام انقلابی فرسیوی جنایتکار افکار عمومی را به سوی خود جلب نمودند، فعالانه در کنار دیگر رهبران چریکهای فدائی به امر سازماندهی رفقا پرداخت. در این چهارچوب تیمهای جدیدی شکل گرفت که تیم رفیق پویان جهت تامین نیازهای مالی تشکیلات عملیاتی مصادره بانک آیزنهاور را سازمان داد که با موفقیت پیش رفت. رفیق پویان سرانجام ۴۰ سال پیش در روز دوشنبه سوم خرداد سال ۱۳۵۰ در جنگی نابرابر پس از ساعتها مبارزه با مزدوران رژیم با فریاد "زنده باد کمونیسم" با آخرین گلوله خود به زندگی افتخارآمیز خود خاتمه داد. یادش گرامی و راهش پر رهرو باد.

نادر ثانی

بار دیگر سوم خرداد شده و این‌بار ۴۰ سال از آن روز شوم می‌گذرد. روز دوشنبه بود که صدای شلیک گلوله‌ها محله ما، نیروی هوایی، را به لرزه درآورد. صدا از هفت کوچه پائین‌تر بود. همگی ما، جوانان و نوجوانان و دیگر کنجکاوان محله، با در نظر گرفتن تعداد ماشینهای پلیس و چرخیدن هلیکوپترها در آسمان متوجه شده بودیم که درگیری شدیدی در جریان است. و سپس با بستن آن کوچه از سوی پلیس سکوتی مرگبار بر محله حاکم گردید. طولی نکشید که زمزمه‌ای در بین "بچه‌های محل" به جریان افتاد: "چند "خرابکار" به چنگ پلیس و ساواک افتاده‌اند!" نمی‌دانستیم که آنها از حمله همان "خرابکارانی" هستند که با دشواری تمام و علیرغم خطری که این کار داشت عکسهایشان را که سازمان امنیت شاه به اینجا و آنجا زده بود را به پایین می‌کشیدیم تا به خیال خود از شناسائی و دستگیری‌شان جلوگیری کرده باشیم. علیرغم اینکه فعالیت آنها تازه شروع شده بود، درک کرده بودیم که آن کسانی که ساواک آنها را "خرابکاران" می‌نامد باید انسانهای "خوبی" باشند! آن روز گذشت و پس از آن با دیدن روزنامه‌ها فهمیدیم که امیرپرویز پویان در زمره آنانی است که در این درگیری از پای درآمده‌اند.

آری امروز بار دیگر سوم خرداد است؛ روزی که یادآور حماسه قهرمانانه چریکهای فدایی خلق ایران در محله نیروی هوایی و مبارزه بی‌امان و افتخارآمیز یکی از بزرگترین پویندگان راه انقلاب خلقهای تحت ستم ما، رفیق فدائی امیرپرویز پویان در کنار همرزم و همسنگرش رفیق رحمت‌الله پیرو نذیری می‌باشد.

پس از گذشت کمی بیش از دو سال امکان آن را یافتیم تا بیشتر در مورد آن "خرابکار" نیک‌سرشت بدنام و امکان آنرا بیابیم که نوشته او را در دست گرفته، خوانده و بیشتر با او و افکارش آشنا شوم و پس از گذشت مدتی دیگر دریافتیم که اندیشه و راه او را درک کرده و کاملا درست و قابل قبول می‌دانم. افکار و آرمانهایی که از همان زمان در سربلوه حرکت خود قرار داده و پوینده آنان گردیدیم.

آری دیگر می‌دانستیم که رفیق پویان کمونیستی پرشور و برجسته بود که خلایقی کم‌نظیر در درک مسائل سیاسی و اجتماعی و ارائه آنان با زبانی ساده و رسا داشت. می‌دانستیم که حمله رنج‌های شاه به محله ما رفیقی را از ما گرفته بود که نظراتش سهمی بزرگ و اساسی در راهگشائی و پویایی جنبش کمونیستی ایران و باز کردن گره کور شده چه باید کرد و غلبه بر بن‌بست حاکم داشت. رفیقی که در کتاب پراورش خود، "ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا"، با قاطعیت تمام و با استفاده از تجزیه و تحلیل جامعه ما و حرکت از دیدی علمی مبتنی بر ماتریالیسم دیالکتیک نشان داده و اعلام کرده بود که مبارزه مسلحانه یک ضرورت تاریخی برای درهم شکستن سدهای است که دیکتاتوری حاکم با سببیت تمام پیشاروی توده‌ها و پیشاهنگان آن قرار داده، می‌باشد. آری پس از خواندن و درک این کتاب و بعدا

جمهوری اسلامی و

جنایتی دیگر!



روز چهارشنبه ۱۱ خرداد، در جریان حمله مزدوران رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی به مراسم تشییع جنازه مهندس عزت الله سحابی از فعالین ملی - مذهبی، دختر او، هاله سحابی نیز مورد تعرض ارادل حکومت قرار گرفت و جان خود را از دست داد. هاله سحابی در شرایطی به قتل رسید که مدت کوتاهی پیش از این تاریخ برای مدتی از زندان مرخص شده بود.

خبر این جنایت بیشرمانه، خشم افکار عمومی را برانگیخت و رسانه های دولتی را بشدت به تکاپو انداخت تا مرگ او را در اثر "ایست قلبی" به دلیل "شوک حاصل از مرگ پدر و گریه بی امان" و یا "فوت پدر و گرمای هوا" جلوه دهند و نقش تبهکارانه خود در این جنایت را کتمان کنند. این تلاش ها در حالی ست که بنا به تمامی شواهد موجود و از جمله اظهارات صریح شاهدانی که در مراسم تشییع جنازه مهندس سحابی حضور داشته اند، وی بدنبال کشمکش و برخورد با مامورین رژیم و وارد شدن "ضربه به شکم و ریه" اش بر زمین افتاد و دیگر بر پا نخاست. شواهد دیگر از جمله خاکسپاری فوری و شبانه هاله سحابی و خبری که رژیم بعد از مرگ وی اعلام کرد که گویا "دو نفر با سه بمب دستی و کلت کمری" در جریان این تشییع جنازه دستگیر شده اند! همگی بیانگر حمله سازمان یافته نیروهای سرکوبگر رژیم به آن مراسم خاکسپاری می باشد که باعث قتل هاله سحابی شد.

علاوه بر این، ماموران حاضر در مراسم تشییع جنازه، جهت جلوگیری از تجمع عزاداران، در یک اقدام بیشرمانه جنازه مهندس سحابی را دزدیدند تا به عزاداران اجازه شرکت در مراسم خاکسپاری را ندهند. به این ترتیب، حضور وسیع ماموران رژیم در مراسم تشییع جنازه سحابی و برخوردهای وحشیانه آنها نسبت به شرکت کنندگان در این مراسم و بطور مشخص قتل هاله سحابی و بالاخره دزدیدن جنازه مهندس سحابی، همه و همه حاکی از این واقعیت است که سردمداران جمهوری اسلامی خود را در شرایطی می بینند که از هر تجمعی وحشت دارند. چرا که می دانند این روزها هر تجمع توده ای با هر بهانه ای ممکن است به حرکت اعتراضی گسترده و غیر قابل کنترل تبدیل شود. در واقع، رژیم برای لاپوشانی شدت ترس و وحشت خود از توده هاست که دیوانه وار به هر تجمعی یورش می برد، ولی همین یورش های وحشیانه و از روی استیصال، بر ضد اهداف رژیم عمل کرده و توده های هر چه وسیعتری را بر علیه جمهوری اسلامی بسیج می کند.

تحت حاکمیت سیاه رژیم جمهوری اسلامی، امروز اوضاع جامعه بسیار بحرانی است. با شدت گیری تضادهای طبقاتی و رشد شدید تضاد های درونی رژیم، چنان شرایط بحرانی در جامعه بوجود آمده است که خطر فوران سیل جدیدی از مبارزات توده ای و ضربات ناشی از آن به نظام حاکم، خواب خوش را از سران حکومت ربوده است، و به همین دلیل جمهوری اسلامی حتی از برگزاری تشییع جنازه و خاکسپاری مردگان توسط مردم به وحشت افتاده و به ضرب و شتم و حتی کشتن عزاداران متوسل می شود. اما تجارب تاریخی به مردم مبارز ما نشان داده است که ارتکاب به سرکوب، قتل و شکنجه و ترور توسط رژیم دیکتاتور و ضد خلقی جمهوری اسلامی قادر نخواهند بود تا مرتجعین حاکم را در مقابل سیل بنیان برافکن و محتوم مبارزات توده ای تا ابد محافظت نموده و از زوال و نابودی شان توسط توده ها جلوگیری کند. توده های تحت ستم و مبارزی که با مشاهده جنایات سبوعاته جمهوری اسلامی هر روز بیش از گذشته با مبارزات خویش خنجرهای انتقام را صیقل می دهند.

نابود باد رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی و تمامی دار و دسته های ضد خلقی اش!

مرگ بر امپریالیسم! زنده باد انقلاب!

با ایمان به پیروزی راهمان

چریکهای فدایی خلق ایران

۱۲ خرداد ۱۳۹۰

۳۰ خرداد، جلوه ای از نبرد ...

از صفحه آخر

خلق و روشنفکران انقلابی ای که در ۲۸ مرداد سال ۳۲ و خیانت رهبران خائن حزب توده را آزموده بودند، خیلی خوب میدانستند که رژیم با این اعمال در اندیشه بر فرارساختن چه فضای نکبت باری بر جامعه است و برآستی اگر در مقابل این همه جنایات از جبهه خلق صدای گلوله بر نمی خاست، چه سرنوشتی در انتظار خلق بود؟ "خون پاسخ هر خون" و جواب "مسلسل را باید با مسلسل داد"، ضرورت مبرمی بود که به خواست قلبی توده ها تبدیل شده بود. حاکمین وقت در مورد قدر قدرتی خود لاف می زدند، رفسنجانی این غلام حلقه بگوش امپریالیسم از اینکه از اول روی کار آمدن دست به کشتار خلق زده اند!! ابراز ناراحتی کرده و می گفت: "...اگر آن روز، منظورم اوائل انقلاب است، که ۲۰۰ نفر از آنها را میکرفتم و اعدامشان میکردیم، امروز اینقدر نمی شدند. امروز اگر با قاطعیت در مقابل گروهکهای منافق و عمال آمریکا و شوروی نایستیم، سه سال دیگر به جای هزار باید چندین هزار نفر را اعدام کنیم." (اطلاعات ۶۰/۷/۱)

کیلانی جنایتکار به مزدوران زیر دستش فرمان داد که "محارب بعد از دستگیر شدن توبه اش پذیرفته نمی شود و کیفر همان است که قرآن بیان میکند، کشتن با شدید ترین وجه، خلق آویز کردن به فصاحت بارترین حالت ممکن، دست راست و پای چپ آنها بریده شود" (کیهان ۶۰/۶/۲۹) و افزود که "در کنار همان دیواری که تسلیم می شوند اعدامشان کنید زیرا اسلام (بخوان) امپریالیسم اجازه نمی دهد که بدن مجروح اینگونه افراد باغی به بیمارستان برده شود بلکه باید تمام کشته شوند". (همانجا) موسوی جنایتکار دادستان کل خمینی گفت: "هر کس در برابر این نظام و امام عادل مسلمین بایست، کشتن او واجب است. اسیرش را باید کشت و زخمی اش را زخمی تر کرد تا کشته شود" (کیهان ۶۰/۶/۲۹) و مشکینی اصرار ورزید "هر کسی در خیابانی و در جای دیگر بر علیه حکومت اسلامی قیام کرد، در همانجا باید حکم اعدامش صادر شود" و موسوس اردبیلی اضافه کرد "رحم به اینها خیانت به اسلام است" (جمهوری ۶۰/۸/۲۳) و ...

ولی نه تهدید و ارعاعات، نه جنایت و وحشیگری رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی هیچیک قادر نشد آتش مبارزه را در جامعه ما خاموش سازد و انقلاب محتق شده با نیرو و توان بسیاریش پیش رفت و امروز پس از ۴ سال که از ۳۰ خرداد میگذرد، شکست اهداف ضد خلقی رژیم آشکار تر گشته و توده های قهرمان ما نه تنها به آنچه که خواست سگان زنجیری امپریالیسم بود تمکین نکردند، بلکه هر روز که می گذرد مبارزات خود را علیزغم تمام دشواری شرایط اختناق شدت می بخشند.

خرداد ۱۳۶۴

تسلیت



با کمال تأسف مطلع شدیم که پدر رفیق شهید محمد حسین خادمی، اخیراً درگذشته است. "پیام فدایی" درگذشت پدر رفیق محمد حسین، که سالهای طولانی درد و رنج از دست دادن فرزند چریکش را در قلب بزرگ و گرما بخش خود جای داده بود، به بازماندگانش تسلیت می گوید.

با کمک ها مالی خود چریکهای فدایی خلق ایران را در پیشبرد وظائف مبارزاتی یاری کنید.

آلمان

چریکهای فدایی قشقای زبان
۲۰۰ یورو

۳۰ خرداد، جلوه ای از نبرد خلق و ضد خلق!

روز ۳۰ خرداد میهن ما شاهد نبردی سترگ و خونین بین حامیان منافع امپریالیسم و خلق ستمدیده ما بود. در آنروز سگان زنجیری جدید امپریالیسم، سردمداران رژیم جمهوری اسلامی بر آن شده بودند، بهرترتیبی که شده خلقهای قهرمان ما را به زانو در آورند. رژیم از مدتی که بر سر کار آمده بود، علیرغم اینکه در ابتدا حمایت بخشی از توده های متوهم را با خود داشت هرگز نتوانسته بود لحظه ای از آتش مبارزه ضد امپریالیستی خلقهای ایران در امان باشد. این رژیم برای گمراه کردن توده ها و ضد امپریالیست جلوه دادن خود به انواع حیل متوسل شده بود، بعضی از سران سابق رژیم را اعدام کرده بود، خیمه شب بازی تسخیر "لانه جاسوسی" را راه انداخته بود و پرچم آمریکا را سوزانده بود، او در همه جا شعار "مرگ بر آمریکا" میداد ولی با همه اینها توده ها مبارزات بر حق ضد امپریالیستی خود را پیش می بردند، معیار برای آنها عمل بود نه حرف، البته عملی که نتایج مشخص و مثبت خود را در بهبود وضع مردم داشته باشد، رژیم اگر چه جهت ساختن چهره ای مردمی و ضد امپریالیستی برای خویش به تمهیدات زیادی توسل جسته بود ولی خلق به خیلی از مسائل واقف بود آنها از عدم لغو قرار دادهای ننگین رژیم سابق با امپریالیستها توسط رژیم جدید آگاه بودند، آنها دیده بودند که خلق ترکمن بخاطر حفظ دستاوردهای مبارزاتی خود توسط نیرو های سرکوب رژیم به مسلخ کشیده شد و دیده بودند که دانشگاه بعنوان سنگر مبارزه و آزادی پس از آنکه بخون بهترین فرزندان خلق رنگین گشت به تصرف رژیم در آمده و جو اختناق در آن حاکم گردید. کشتار خلق عرب، بلوچ و کرد، سرکوب مبارزات دهقانان، کارمندان، دکانداران و... مسائلی نبود که موجب خشم و نفرت توده ها و سبب تشدید مبارزات آنها نگردد.

حال دیگر بحث در مورد "لایحه قصاص" صفحات روز نامه ها را پر کرده بود، حکومت می خواست به جنایات ننگین خود جنبه رسمی ببخشد و آنرا بنام قانون بر خلق تحمیل نماید. مبارزه در بالا بمثابه انعکاس رشد مبارزات امپریالیستی توده ها، اوج گرفته و تضادهای درون هیئت حاکمه شدت یافته بود. "بازرگان" این روباه مکار که پشتگرمی امپریالیستها او را به این یا آن کار وامیدارد، دعوت به متینگ خود را در ۲۵ خرداد لغو کرد و از ایراد سخنرانی باز ماند. بنی صدر از فرماندهی کل قوا و از ریاست جمهوری عزل شد و رئیس جمهور باصطلاح منتخب مردم برای گریز از دست همپالگهای دیروزیش به مخفی گاه پناه برد، و بالاخره روز ۳۰ خرداد سازمان مجاهدین در تهران تظاهراتی بر پا داشت.

اعمال جنایتکارانه مزدوران رژیم که برای ایجاد فضای رعب و وحشت در کوی و برزن به گوش توده ها می رساندند، کاملاً خلق را کلافه و مبهوت ساخته بود. اعدامهای دسته جمعی، قتل عام اسرا در زندانها، حمله شبانه و روزانه به منازل مسکونی و... که از قبل از ۳۰ خرداد آغاز شده بود، پس از آن شدت و وسعت هر چه بیشتری یافت.

اختناق با شدت و وسعتی بسیار بر جامعه حاکم گشت، از همه جا صدای کلوله های نفرت انگیز مزدوران رژیم، که سینه این یا آن نو جوان ۱۲ ساله، پیر مرد و پیر زن ۸۰ ساله، مادران جوان و زنان خانه دار را از هم میدرد، بگوش میرسید. جوانان دسته دسته قتل عام میشدند. امنیت بیش از پیش از جامعه سلب شد.

برای تماس با

چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM BOX 5051
LONDON WC1N 3XX
ENGLAND

آدرس پست الکترونیک

E-mail : ipfg@hotmail.com

شماره تلفن

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

0044 7946494034

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران

در اینترنت دیدن کنید:

<http://www.siahkal.com>

از صفحه رفیق اشرف دهقانی در

اینترنت دیدن کنید:

<http://www.ashrafdehghani.com>

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!